

پردازند:

مردم ولایت را صرف مدت چهل سال برای تردد روزگار و سیر ممالك و دیدن عجایب و غرایب هر بلاد و تعلیم تجربیات زمانه و حصول دولت است. هرگاه از این مراتب فراغت حاصل نمایند زن خواسته بخانه نشینند و دیگر سفر نکنند و از زن خود بوجهی مفارقت نگزینند.<sup>۱۸۱</sup>

اما در ممالك دیگر یافتن همسر از کسب علم مهم تر است:

وای بر حال نوکران و اهل روزگار ملك دیگر. در حالت خردسالی فرزندان خود را گدخدا سازند و تا مردم به کسب روزگار خرج شادی [عروسی] را استطاعت داشته باشند بهتر و گرنه به تردد و تلاش به قرض و وام و گدایی جو جو فراهم کرده بهر صورتی که دانند زن کردن را بر جمیع امور دنیاوی مقدم شناسند.<sup>۱۸۲</sup>

در روایت میرزا اعتصام الدین، برای باز پرداختن بدهکاریهایی که برای ازدواج کردن متحمل شده اند، مردان مجبور می شوند که مهاجرت اختیار کنند: «بعد از آن قرض دار شده برای تلاش روزگار سفر دور دراز اختیار نمایند و از ملك خود به ملك دیگر آواره شوند. بعضی را بعد ماهی و سالی و اکثر را پس از سالهای دراز هم با زنان خود اتفاق بیت حاصل آید یا نه.»<sup>۱۸۳</sup> او جدایی مردان از همسرشان پس از ازدواج را ظلم به زنان و دلیل رواج اشعار پر سوز و گداز فارسی و هندی دانست:

پس حال دل دردمند و خاطر مهاجرت پیوند از زنان همخواه ایشان باید شنید که از شداید مفارقت شوهر چقدر محتن اند و اشتیاق مواصلت چقدر پیرامون خاطر پر اشتیاق است و از نوایب ایام مهاجرت و احراق حدت فراق بر جان محزون افرازش چها چها که نمی گذرد و در بن صورت چه حالات منکر که لایق

۱۸۱. اعتصام الدین، شگرف نامه (نسخه خطی، National Archives of India)، ۲۱۹ الف.

۱۸۲. اعتصام الدین، شگرف نامه (نسخه خطی، National Archives of India)، ۲۱۹ الف.

ب.

۱۸۳. اعتصام الدین، شگرف نامه (نسخه خطی، National Archives of India)، ۲۱۹ ب.

حال و مال ایشان نمی شود. چنانچه از مضمون سوز و گداز اشعار فارس و واسوخته‌های هندی و سرودهای زنان برج و غیره و قصه‌های زمان سابق و حال فیما بین باید کرد. اهل ولایت جدایی را در حق زنان ظلم صریح می شمارند و در کیش و آیین خودها نهایت مذموم و شرم می پندارند. الحق حق به جانب ایشان است.<sup>۱۸۲</sup>

صحافی‌اشی که صد و بیست سال پس از اعتصام الدین به اروپا سفر کرده بود، در این باره با آمیزه ای از خشم و یأس نوشت: «این مردم آموختن بدیگری را یکی از شرافات انسانی میدانند. چنانچه در هر ده کوره ئی چندین مکتب مجانی برای اطفال مهیا کرده اند. چه دختر چه پسر در سن پنج سالگی به مکتب می رود الی دوازده سال همه چیز را می داند و لایق به هر کاریست.»<sup>۱۸۵</sup> در مقایسه این رسم با روش رایج در ایران به اعتراض گفت: «بچه‌های ما بیچاره‌ها تا سن پانزده سال آقا موچول هستند. بعد اول ترتیب عروسی ست که گوساله گاوی را جفت می کنیم با ماچه خری و متوقع هستیم که اولاد اینها همه چیز را بفهمد.»<sup>۱۸۶</sup> کم حوصله تر از اعتصام الدین، صحافی‌اشی در این بررسی سخن از مظلومیت زنان کرد: «زمانی که به شوهر می روند هر شب در جنگ است و می گوئیم چرا با شوهرش سازش ندارد و حال آنکه تحمل زنهای ایران و مظلوم بودنشان پیش از مردهاست. افسوس که ما مردم لذت خوراك و جماع را بیش از ترقی و تربیت فهمیده ایم.»<sup>۱۸۷</sup> در این گزارش ها سیاحان رسوم تعلیم و تربیت، ازدواج، و آبرزش زنان و مردان در محیط همگانی را پسنده و در مقایسه به انتقاد رسوم خودی پرداختند. اینگونه مقایسه های جامعه خودی با فرنگستان و نگاه منقدانه به رسوم و روابط موجود در میان خود به تدریج به شکل گیری مدرنگرایی در جوامع فارسی زبان و بازنگری و بازپردازی رابطه زن و مرد انجامید.

۱۸۴. اعتصام الدین، شگرف نامه (نسخه خطی)، (National Archives of India)، ۲۱۹ ب.

۱۸۵. صحافی‌اشی، سفرنامه، ۸۱.

۱۸۶. صحافی‌اشی، سفرنامه، ۸۱.

۱۸۷. صحافی‌اشی، سفرنامه، ۸۱.

## ۶. زنان فرنگ و هموطن

رویارویی با زن فرنگ و آشنایی با الگوهای متفاوت زنانگی و مردانگی سیاحان فارسی زبان را به بازاندیشی گوناواره رایج در فرهنگ خویش واداشت.<sup>۱۸۸</sup> در گوناواره رایج در فرهنگ خودی زن و مرد اغلب به دو فضای جداگانه اما پیوسته «اندرون» و «بیرون» تعلق داشتند. با زنانه و مردانه کردن مکان، یعنی گفتندی آن، زنان اغلب خانه نشین بوده و حضورشان در مکان مردانه ناپسندیده پنداشته می شد. در رویارویی با فرنگ سیاحان به مقایسه رسوم خویش با الگوی نویافته در فرنگ پرداختند. این مقایسه ها بیانگر نگرش و بازنگری مردان ایرانی به زن و زنانگی پس از آشنایی با فرنگیان است و اهمیت خاصی در «گون پژوهی» (gender analysis) در دو سده گذشته دارد.

میرزا ابوالحسن خان شیرازی در طول سفرش به مهمانیهای زیادی دعوت شد. در این نشست و برخاستها او گهگاه به مقایسه زنان ایران و فرنگ پرداخت. مثلاً پس از مشاهده شیوه برخورد لیدی و سرگور اوزلی (Sir Gore Ouseley)، که به نظر او «در بنی نوع بشر مانند این زن و شوهر در هیچ شهر و کشور بهم نرسد»، میرزا ابوالحسن با خود گفت «کاش زنان ایران از این زنان تعلیم می گرفتند و محبت شوهران را برخود لازم می شمردند و قدر شوهران خود را باین مقدار میدانستند.»<sup>۱۸۹</sup> این مقایسه و آرزوی پیروی زنان ایران از فرنگیان بیانگر رویگردانی میرزا ابوالحسن از گوناواره سنتی است. در این نگرش نو، همچنان که گفتگوی او با میس پرسول (Miss Perceval) نشان می دهد، میرزا ابوالحسن زن محبوبه را همچون مرغی در قفس و ناتوان پنداشت. در مهمانی که به افتخار او برگزار شده بود، میس پرسول روی به میرزا ابوالحسن که به نظاره مهمانان مشغول بود کرده و گفت: «چنان می فهمم که از اکل نمودن مرد و زن به جمعیت، ترا حیرت دست داده؛ خود انصاف ده که شیوه ما بهتر است یا شیوه شما که زنان را مستوره دارید [؟]»<sup>۱۹۰</sup> میرزا ابوالحسن در جواب گفت: «طریقه شما بهتر است، از رهگذر اینکه زن مستوره، چشم بسته و همچو مرغی

۱۸۸. منظور از «گون واره» معنا بخشیدن فرهنگی و تاریخی به تفاوت بین پیکر زن و مرد است. این تفاوتهای طبیعی جلوه یافته در واقع تفاوتهایی زمانمند و فرهنگمند اند که اساس معنا بخشیدن و تبعیض زایی در گستره زندگی اجتماعی، سیاسی، حقوقی، و اقتصادی بوده اند.

۱۸۹. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۳۱۵.

۱۹۰. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۱۶۲-۱۶۳.

که در قفس حبس شود می باشد و چون رهائی یابد قوت پرواز بطرف گلشن ندارد. «<sup>۱۹۱</sup> او زن فرنگی را مرغی پرگشوده تشبیه کرده و گفت: «زن پرگشوده، به مصداق اینکه: 'مرغان گلشن دیده اند سیر گلستان کرده اند' به هر کمالی آراسته گردند و چون سیاحت بسیار کرده ام مانند شما زنی به این همه کمالات معنوی و صوری و آراستگی ندیدم. «<sup>۱۹۲</sup> در اثبات این ادعا، او این بیت را به گواه آورد: «آفاق را گردیده ام مهربتان روزیده ام \* بسیار خوبان دیده ام اما تو چیز دیگری.»<sup>۱۹۳</sup> پسندیدگی «مرغان پرگشوده فرنگ» در این تشبیه نه بر پی نچربگی بلکه بر بسیار دیدگی و آفاق گردی مدعی استوار بود. تشبیه زنان با حجاب به مرغان محبوس و ناتوان در این قیاس بیانگر پدیداری نگرشی نو به زن خودی بود. در این نگرش آموزش و تربیت زن فرنگی به آراستگی معنوی انجامیده و او را از حجاب بی نیاز کرده بود.

میرزا ابوالحسن در زمینه های دیگری نیز به مقایسه فرنگیان و ایرانیان پرداخت. پس از مشاهده زنان سوارکار آرزو کرد: «ای دریغ چه خوش بودی که سواران ماه سیمای زرین کمر و غلامان تنگ دهان سیمین بر شاهنشاه کشور ایران در این سبز میدان حاضر بودند و از سیر سواری این زنان خورشید فر پری پیکر، طریقه جولان گری آموختندی.»<sup>۱۹۴</sup> آموختن جولان گری، که در نگرش سنتی از جمله غوذهای مردانگی بود، از زنان فرنگی بیانگر نگرشی نو به زنانگی و مردانگی بود. اگر زنان فرنگ می توانستند به غلامان «شاهنشاه کشور ایران» رسم تاخت و تاز بیاموزند، در پنداشت میرزا ابوالحسن «زنانگی» نمی توانست عکس «مردانگی» و صفات پرازنده «مردانه» باشد. همچون میرزا ابوالحسن، خدمتکاران ایرانی او که به همراهش به فرنگ سفر کرده بودند فرنگیان را الگویی پسندیده برای پیروی بزرگان ایران پنداشتند. مثلاً یکی از خدمتکاران او پس از مشاهده چگونگی برخورد دولتمردان با «زنان آفتاب طلعتشان» روی به میرزا ابوالحسن کرده گفت: «کاش این شیوه اعیان و اشراف انگلیس در محالک ما نیز متداول می گشت.»<sup>۱۹۵</sup>

۱۹۱. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۱۶۳.

۱۹۲. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۱۶۳.

۱۹۳. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۱۶۳.

۱۹۴. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۲۲۷.

۱۹۵. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۲۴۰.

مقایسه‌هایی اینگونه در سفر نامه‌های دیگر فراوانند. مثلاً در مجالسی که شاهزادگان رضاقلی میرزا، تیمور میرزا، و نجف‌قلی میرزا شرکت می‌کردند، افراد زیادی به دور آنها جمع شده و جویای حال و احوال آنها می‌شدند. بنا به گفته جیمز فریزر (James Fraser)، که مهماندار شاهزادگان در انگلستان بود، زنی از تیمور میرزا در باره تعداد همسرانش سوال کرد. تیمور میرزا در پاسخ به پرسش شکایت آمیز او به تعدد همسر، روی به مترجم خود کرده، گفت:

به این خانم‌ها بگو که زنهای ایران مانند زنهای انگلیس نیستند که تحصیل کرده و فهمیده و برای شوهرانشان رفیق و شریک زندگی باشند. کاری که از آنها ساخته است فقط این است که چیزی بدوزند و به غلامها امری بدهند و یا غذائی بپزند و حال آنکه خانم‌های انگلیسی از هر حیث آراسته و با داشتن چندین اولاد باز هم زیبا و دوست داشتنی هستند و چون گل شکوفه می‌دهند. آنها بعد از چهل سالگی بیشتر دوست داشتنی هستند تا زنهای ما در بیست و پنج سالگی. بنابراین يك زن انگلیسی مطابق ده زن ایرانی است و ما ناچاریم برای تحصیل کیفیت تعداد را زیاد کنیم. اگر میسر بود يك زن انگلیسی داشته باشیم همان کافی بود.<sup>۱۹۶</sup>

در این مقایسه‌هزل گونه که برای ساکت کردن زنان معترض فرنگ بافته شده بود، عدم آموزش دلیل ناتوانی زن ایرانی در مشارکت با مردان پنداشته شد. صحافیاشی در مقایسه زن ایرانی و فرنگی، زن ایرانی را پر صبر و «کم شهوت» دانسته نوشت: «... کارم گردش گردنست و سیاحت نمودن. آنچه فهمیدم زنهای مشرق زمین صبر و طاقت بیشتر دارند ازین زنها که در مغرب هستند. به اصطلاح آنکه شهوتشان کمتر است.»<sup>۱۹۷</sup> او اگر چه زن ایرانی را کم‌دان می‌پنداشت اما آنان به سادگی گول مردها را نمی‌خوردند:

با وجود هیچ ندانی دخترهای ایران خیلی کم ممکن است فریب خورند و به‌کارت خودشان را به باد دهند. مثلاً در اینجا زن نداری میل دارد زن بگیرد لهذا هر

۱۹۶. سفر پسران حسینی میرزا به لندن برگرفته از نوشته جیمز فریزر، ترجمه اصغر فرمانفرمائی قاجار در سفرنامه رضاقلی میرزا، ۷۸۰.

۱۹۷. صحافیاشی، سفرنامه، ۶۲.

شب در بغل دخترکی می خوابد به امید آنکه او را خواهد گرفت. لیکن مواظبت دارند که آهستان نشوند.

در ادامه این مقایسه افزود: «دختر باکره در فرنگستان اکسیر است و دختر بازی در فرنگ مثل اینست که شخص در ایران نان و ماست بخورد، ابتدا قباحتی ندارد. تعداد اناث از ذکور بیشتر است.» او که باکره بودن زن را معیار مهمی در انتخاب همسر می دانست، خاطر نشان ساخت: «در این مملکت هر ایرانی که بخواد زن فرنگی بگیرد کارش ساخته است.»<sup>۱۹۸</sup>

در هنگام دیدار از فرنگ سیاحان به زنان شرقی برخورد و به مقایسه آنها با زن فرنگی پرداختند. همچون میرزا ابوطالب که در هنگام اقامتش در انگلستان به چند زن هندی و مصری برخورد بود، میرزا ابوالحسن نیز در سفر نامه اش چندین بار از دیدار با زنی شیرازی که برای آموختن انگلیسی به لندن آمده بود یاد کرد. در گزارش نخستین دیدار با زن ایرانی نوشت:

زن ارمنی شیرازی که مستر اسمیت [Niclas Hankey Smith] بالبوز بندر ابوشهر پیش از این بوده و شوهر او حال در بمبئی است و زن مذکور را برای یاد گرفتن زبان انگریزی به لندن فرستاده؛ زن مذکور با خواهر شوهر خود و يك زن دیگر بدیدن آمده.<sup>۱۹۹</sup>

او درباره زن شیرازی نوشت: «زبان فارسی خوب حرف می زد و افسوس از شیراز می خورد و دو سه شعر از حافظ خواند و مذکور کرد که در زمستان در این شهر آفتاب نیست و خواهر شوهر او سی و پنج سال عمر داشت و هنوز شوهر نکرده بودند. . . . زن شیرازی نیز در گفتگوهایش به مقایسه رسم ایران و فرنگ پرداخت:

در این صوب به خلاف ایران که به سن پانزده سال دختر شوهر می کند، در اینجا سی سال و بیشتر دختر هست که شوهر نمی کنند و اگر تا پنجاه سال هم شوهر او نکند او را میس [Miss] می گویند یعنی دختر و دختر پنج ساله را

۱۹۸. صحافباشی، سفرنامه، ۶۲.

۱۹۹. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه (نسخه خطی کتابخانه خدابخش، پته)، ۴۵ الف.

میس می گویند.<sup>۲۰۰</sup>

میرزا ابوطالب در چند مورد از زنانی هندی و مصری یاد کرد که در فرنگ دیده بود. در مورد زنی از شرقای هند که همسر مستر دیکریل بود نوشت: «زن مذکور سفید رنگ و از بیست سال در آن ملک است، او را در لباس و تشست و برخاست و زبان دانی بلکه هر چیزی مثل بانوان فرنگ یافتیم.»<sup>۲۰۱</sup> او همچنین یادی از «نور بیگم» که همسر جنرال دو باین (General De Boigne) بود کرد که «در لباس و زبان و هر چیز شبیه به زنان فرنگ است.»<sup>۲۰۲</sup> در هنگام سفر در شهر «آونیون» (Avignon) در فرانسه او با زن «مردانه صفت» مصری آشنا شد: «این زن نصرانی، جوان، صاحب جمال، خوش چشم و مو و کشیده قامت بود. به زبان عربی و زبان فرانس سخن می گفت.»<sup>۲۰۳</sup> او در شهر مرسیل نیز به چندین زن مصری برخورد کرد و در مقایسه آنها با زنان «مرسیل» و «پاریس» که «هیچ بر دل نخورند» نوشت: «زنان مصری، که در این شهر به کثرت می باشند، و وضع و لباس ایشان بسیار پسند آمد؛ به حدی که در حسن چشم و قامت، گردی اندام، می توانم گفت، که سرآمد عالم هستند.»<sup>۲۰۴</sup> آنچنان که از این شواهد بر می آید زنان ایرانی، هندی، و مصری در قرن هجده و نوزده به دلایل گوناگون به اروپا سفر می کردند. متأسفانه از چگونگی احوال آنها اطلاعات چندانی در دست نیست. میر عبداللطیف شوشتری در سفر نامه خود، پس از ذکر مواردی از ازدواج هندوستانی ها با انگلیس ها یادآور شد که «آری بردن زنان از هندوستان به انگلستان ممنوع است و در این تشدد کنند و گویند این امر موجب تضییع نجات و اغتشاش انساب است و زنان هندی را آنقدر توقیر نکنند.»<sup>۲۰۵</sup> گویا افزایش رفت و آمد زنان اروپایی به هندوستان باعث تشدید برخوردهای نژاد

۲۰۰. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه (نسخه خطی کتابخانه خدابخش، پتته) ۴۵۰ الف.

۲۰۱. میرزا ابوطالب، مسیر طالی، ۱۷۳.

۲۰۲. میرزا ابوطالب، مسیر طالی، ۱۷۳.

۲۰۳. میرزا ابوطالب، مسیر طالی، ۳۲۲.

۲۰۴. میرزا ابوطالب، مسیر طالی، ۳۲۵.

۲۰۵. میر عبد اللطیف شوشتری، تحفة العالم و ذیل التحفة سفر نامه و خاطرات میر عبداللطیف خان شوشتری، به کوشش محمد موحّد (تهران: طهوری، ۱۳۶۳)، ۲۹۵.

پرستانه شده و بدین دلیل مردان انگلیسی از ازدواج با هندیان اجتناب کنند.<sup>۲۰۶</sup> اما این پرهیزکاری دوجانبه بود. مثلاً میرزا اعتصام الدین پیشنهاد استادی زبان فارسی در دانشگاه آکسفورد و ازدواج با زنی انگلیسی را رد کرده نوشت: «مرا غریبی وطن بهتر از امیری اینجاست و زنان گندم گون هندی را بهتر از پری رویان ولایت است.»<sup>۲۰۷</sup>

سفرنامه هایی که تاکنون بررسی شدند نقشی از فرنگ را بر می نمایانند که آمیزه ای از واقعیت و خیالپردازی های مردان سیاح بود. تصویری که آنها از زنان فرنگ در انداخته بودند تصویری اعجاب انگیز و احترام برانگیز بود. همزمان با شکل گیری تصویری مقبول از زن فرنگی، تصویری نیز پرداخته شد که اگر چه شهوت انگیز بود نمونه ای مقبول نبود. این تصویر از زن فرنگ همچون مترسکی برای اخطار به مؤمنان بکار گرفته شد. سازندگان و پرداختگران این نقش به شکلی شهوت انگیز به مبارزه یا زنان شهوتران فرنگ پرداختند. در این قبیل نوشته ها زنان فرنگ بی عفت و بی عصمت، شهوتران و هرزه جلوه یافتند. این نقش که به تدریج زمان از گزارشهای اغراق آمیز از مجالس رقص، بالماسکه و پارکها و عشرتکده ها به هم بافته شد کم کم به واقعیتی انکارناپذیر در نگرش ایرانیان نسبت به زنان فرنگ تبدیل شد. گزارشهای سیاحان در نقل قولهای پی در پی به شواهدی عینی از فساد و فحشا و هرزگی زنان فرنگ تبدیل شد. پدیداری این نقشهای خیالین که فرآورده نگرش فارسی زبانان به زنان بی حجاب فرنگ بود، از جانی هوس سفر به فرنگ را در میان مردان افزایش داده و از جانی دیگر سد راه سفر زنان به «کفرستان» شد. ابراهیم صحافباشی که در سال ۱۳۱۴ هـ / ۱۸۹۶ راهی فرنگ شده بود، اعتراف کرد: «هرکس سفرنامه نوشت بجز تعریف چیز دیگری نبود و هر کس شنید به هوس افتاد.»<sup>۲۰۸</sup> این هوس اما هوسی مردانه برای مصاحبت با «پری پیکران فرنگ» بود. به علت نقش شهوت انگیزی که از فرنگ ساخته شده بود، مسافرت زنان به فرنگ قبیح و ناپسندیده انگاشته می شد و این نگرش همچنان به قوت خود باقی است. اگرچه ترسها توانسته بود که در قرن هفدهم چندین بار به اروپا سفر کند و میرزا

۲۰۶. در این باب بنگرید به:

Billie Melman, *Women's Orient: English Women and the Middle East, 1718-1918: Sexuality, Religion and Work* (Ann Arbor: University of Michigan Press, 1992).

۲۰۷. اعتصام الدین، شگرف نامه (نسخه موزه بریتانیا)، ۱۵۰ الف.

۲۰۸. صحافباشی، سفرنامه، ۴۸.

ابوالحسن ایلچی ایران نیز در سفر دوم خود در سال ۱۸۱۹ به فرنگ همسر چرقیزش را به همراه برده بود، در نیمه دوم قرن نوزده اینگونه مسافرتها حتی برای همسر ناصرالدین شاه نیز ناپسندیده بود.

میرزا فتاح گرمرودی یکی از نخستین فرنگ دیدگانی بود که نگران آینده اسلام و ایران شده بود. فرنگی را که پیشینیانش همچون «بهشت» یافته بودند او «بتامی اوصاف ذمیمه» و «احوال خراب و اوضاع ناصواب» مبتلا یافت.<sup>۲۰۹</sup>

میرزا فتاح که در سال ۱۲۵۵ هـ / ۱۸۳۹ م به همراهی حسین خان آجودان باشی به فرنگ سفر کرده بود، پس از بازگشت از فرنگ در سال ۱۲۵۸ هـ / ۱۸۵۲ م به تحریر شب نامه میرزا فتاح که بیانگر «اوضاع و احوال نسوان» فرنگ بود پرداخت. پس از مقدمه ای کوتاه در باره مأخذ شب نامه نوشت:

در این محالک فسیحه المسالك عموماً زن و دختر بی تنبان و چادراند و دائماً خواهان گوینده قادر، ضعیفه مستوره تایاب و نادرست و همه در انجراح مرام مردم استاد ماهر، همیشه بلهو و لعب معتادند و از رنج و تعب آزاد، در اجرای عرض حریف دائماً جسورند و ظریف و در حفظ عرض خود غالباً عاجزند و ضعیف، شب و روز با زمرة بوالهوس مأنوسند و بیک باره از کف نفس و ناموس مأیوس.<sup>۲۱۰</sup>

در اینجا میرزا فتاح «بی عجبایی» زنان فرنگ را «بی تنبانی» آنها فرض کرده و این دو را با خواسته جنسی پیوند داد. در این نقل قول کاربرد سه مفهوم «ضعیفه»، «مستوره» و «مردم» جایز اهمیت است. «ضعیفه» و «مستوره» که هر دو اسم مفعول و نمونگر صفت مؤنث «ضعیف شده» و «پوشیده شده» اند جایگزین و معادل «زن» بکار برده شدند. به همین سان «پرده نشین»، «مخلده» و «عورت» که هر يك صفاتی خاص هستند به جای صفت عام جایگزین زن و صفت تمامی زنان پنداشته می شد. سیاحان ایرانی گهگاهی نیز همین صفات را که بیانگر موقعیت خاص زنان در جامعه ایرانی - اسلامی بوده است برای نامبردن زنان فرنگ نیز بکار می بردند. مثلاً میرزا ابوالحسن همسر پادشاه انگلیس را به احترام «آن مستوره»

۲۰۹. گرمرودی، «شب نامه»، ۹۶۲.

۲۱۰. گرمرودی، «شب نامه»، ۹۴۹-۹۵۰.

خواند. <sup>۱۱۱</sup> در نقل قول مذکور میرزا فتاح اما «مردم» را که غونگر جمع زنان و مردان است جایگزین جنس مذکر نمود. این کار بود بدیعی نبود. در مواردی همچون «جوانان» و «ملت» که در برگزیده زنان نیز باید باشد، «جوانان» و اعضای «ملت» همه مرد انگاشته می شدند. <sup>۱۱۲</sup> بدیگر سخن، زنان از جمع همگانی «جوانان» و «ملت» کنار بودند.

در شب‌نامه، میرزا فتاح زنجیره ای از صفات ناپسندیده را با بی حجابی و آزادی زنان فرنگ پیوند داد. این پیوند کلامی در این وصف از زنان فرنگ نمایان است:

از شیوه عصمت و مستوری بس عاریند و در انجراح مطالب مشتری بغایت جری، از دام عفت آزادی رسته اند و از قید عصمت باستانی جسته، برصاف رجال فوق الغایه راغب اند و بغنج و دلال بی اندازه طالب، با آزادی تفاخر دارند و بخود سری تشکر، داد و دهش کار آنهاست و عذر و پوزش شعار آنها. <sup>۱۱۳</sup>

در این گزارش او بی حجاب بودن و «میل مفرط به جماع» را رابطه علت و معلول پنداشت و بی حجابی را پیامد آزادی از «دام عفت» و «قید عصمت» برشمرد. در این منطق کلامی، در «دام» و «قید» بودن زنان نشانه «عصمت» و «عفت» و «آزادی زنان» را طلیعه دار بی قید و بندی و بی عصمتی و بی عفتی آنها پنداشت. گزارش میرزا فتاح گزارشی از واقعیات اتفاقیه نبوده بلکه روایتی سخن ورزانه بود و از نگرش و بینش او و زمانه اش حکایت می کند. در نگرش او بی چادری زنان مستداعی شهوت پرستی آنها بوده و بدین خیال «جهة جامعه و مابه الاشتراك زنان با هم این است که همه آنها میل مفرط به جماع دارند و از برای آن با همدیگر نزاع . . .» <sup>۱۱۴</sup>

آنچه را که دیگران با شگفتی و افسوس از مجالس رقص و گام زدن یاران هوسمندان نقل کردند، میرزا فتاح با ژستی عابدانه و کلامی شهرت‌اندانه چنین گزارش داد:

۲۱۱- میرزا ابوالحسن، حیرت‌نامه، ۱۶۵.

۲۱۲- افسانه نجم آبادی، «دگرگونی زن و مرد» در زبان مشروطیت، نیمه دیگر ۲: ۲ (تابستان ۱۳۷۴): ۷۲-۱۰۵.

۲۱۳- گرمرویدی، «شب‌نامه»، ۹۵۱.

۲۱۴- گرمرویدی، «شب‌نامه»، ۹۵۱.

خلاصه، اغلب اوقات زنان رعنا و دختران زیبا با مردان و امردان بیگانه متحد و بیگانه بوده فی اللیل و النهار والعشی والابکار، گاهی در مجالس ضیافت های بال، بی کلال و ملال و زمانی در قاشاخانه و قهوه خانه و قعبه خانه یا چنگ و چخانه و دمی در کوچه و بازار و باغچه و گلزار و صحرا و سبزه زار یا حریفان هوشیار و اوانی در میدان و دکان و خیابان و گلستان و چمن و بستان، شادمان و خندان بوده استراحت میکنند و هم راز و هم داستان شده لذت میبرند، و صحبت ها می نمایند و راه میروند و روزگار می گذرانند، بوضعی که دختران دوشیزه با پسران نورسیده انیسند و زنان حریف دیده با مردان کارآزموده جلیس، آنی مدهوش گردند و زمانی بیهوش، دمی لایشرند و خراب و گاهی مشغول امر ناصواب، هر وقت بهوش آیند از عالم سرخوشی سرآیند و بوضع بیهوشی گرایند.<sup>۹۵۱</sup>

در اینجا نگاه شهوتمند میرزا فتاح تفاوت‌های میان آداب همنشینی در ضیافت بال، قاشاخانه و قهوه خانه و قعبه خانه را نادیده گرفته و زنجیره ای کلامی پرداخت که در آن همنشینی زن و مرد تداعی «امر ناصواب» می‌کرد. نگرش ادب ناموخته میرزا فتاح که همسخنی و همگامی زن و مرد در هر مکانی را هماغوشی می‌پنداشت، و بدین دلیل زنان فرنگی را دارای «میل مفرط به جماع» می‌انگاشت، سرچشمه احادیث عجیبی است که در شب‌نامه آورده است. از جمله خیالبافته های او یکی قرابت زنان با سگان بود:

والعجب - بعضی از زنان عفیفه و نجیبه با سگان انیس اند و جلیس و دائماً رفیقند و مونس و هر يك همیشه دو قلاده سگ دارند که یکی از آنها که توله سگ است و دیگری كوپك (۱) اما شغل سگ توله بنا بر عادت در وقت حاجت فرج عفیفه را هر قدر که خواهش اوست می‌لیسد و هنگام ضرورت و غلبه شهوت زبان باندرون برده مکرر حرکت می‌دهد تا اینکه نجیبه را بسبب انزال آرام و فراغت حاصل شود . . . و اما كوپك، با آنها پیوسته بوز و بك بعد از آنکه خانم شوخ و شنگ خود بخود لنگ را بالا برداشت، بدون كومك و بی تأمل و درنگ جماع قشنگی راه انداخته رفیع دلتنگی مینماید و اعتقادشان این است که جماع سگان بسبب بطوء انزال بمراتب از جماع رجال خودشان بهتر و خوشتر

است.<sup>۲۱۶</sup>

ميرزا فتاح، که مردان فرنگي را عفن و ناتوان و قوانين آن ملت را دليل جسوري زنان مي پنداشت، در علت يابي امر مذکور نوشت:

تعجب اين است که شوهر زن هم باين معامله راضي و ممنون است و حق دارد. چرا که در اين ولايت بعلت کثرت شهوت زنان يك مرد آن قدر توان و قوت نخواهد داشت که يك زن را به تنهائي راضي کرده از عهده خواهش او حسب الواقع برآيد، آنوقت هرگاه زن با ديگري ساخته هر چه خواسته باشد بگيرد بدهد يا اينکه بعلت نجايت و استغنائی طبع هيچ نگیرد و بدهد موافق قانون ملت شوهر بيچاره را اختيار چندان نخواهد بود که او را سياست نمايد، پس در اين صورت شوهر باغيرت بسيار ممنون است که سگ اين معامله را عوض رجال همسايه و جهال کرچه با مستوره نموده آتش شهوت او را ساکت نمايد، اگر پاي انصاف و مروت بيان آيد شوهر زن تقصير چندان نخواهد داشت.<sup>۲۱۷</sup>

اين روايت شباهت بي نظيري به «داستان آن کنيزک که با خر خاتون خود شهوت ميراند و او را جماع آدميان آموخته بود» که در مثنوي معنوي مولوي آمده است دارد.<sup>۲۱۸</sup> داستان مثنوي از «وفور شهوت» و شب نامه از «کثرت شهوت» حکايت مي کند. اين دو داستان پيش از آنکه بيانگر واقعيتي عيني باشند نمايانگر «فکرت مردان» شهوتمند است.<sup>۲۱۹</sup>

اگرچه در اين روايت ميرزا فتاح ناتواني جنسي مردان فرنگ را دليل مقاربت زنها با سگان پنداشت، اما او خود را از قول ميرزا حسين خان آجودانباشي به شوخي پرتوان جلوه داد. براي بيان اين امر ميرزا فتاح به نقل حکايت مهماني يي پرداخت که بيانگر سوء تفاهات فرهنگي اوست. او که «در گوشه مجلس از همه کناره کرده» بود توجه يکي از زنان را جلب کرد. آن زن جويای دليل گوشه گيري او شد. ميرزا فتاح از

۲۱۶. گرمرودي، «شب نامه»، ۹۵۵.

۲۱۷. گرمرودي، «شب نامه»، ۹۵۵، ۹۵۶.

۲۱۸. جلال الدين رومي، مثنوي معنوي مولوي هست قرآن در زبان پهلوي (الکهنه: مطبع منشي تول کشور، ۱۹۱۳)، دفتر ۵: ۴۵، ۴۶.

۲۱۹. «فکرت مردانه» را از رومي، مثنوي معنوي، دفتر ۵: ۲۴، برگرفته ام.

این پرسش زن چنین استنباط کرده بود که او دل نگران است که چرا میرزا با زنان در نمی‌آمیزد. در ادامه این گفتگو آجودان باشی که ریاست هیئت ایرانی را بر عهده داشت اظهار کرد: « شما از احوال فلاّتی غافل هستید که چقدر خوش گذران و زنده دل است. من جمله بیست نفر زن معقوله در ایران دارد اکتفا به آنها نکرده به فرنگستان آمده. »<sup>۲۲۰</sup> میرزا فتاح در ادامه نوشت: « آنها به حرف آجودان باشی اعتبار کرده بی اختیار پیش آمدند و دور مرا مثل بنات النعش گرفتند و هر يك به زبان و بیانی که داشتند گفتند که ظن ما در حق تو این نبود که بیست تا زن را نگاه توانی داشت. تعجب است که چگونه از عهده آنها بر می آیی و چه طور با آنها سلوک نموده بر میبری. این حال از تو محال بنظر می آید. » میرزا در جواب گفت:

زنان ایران مثل شما متلف و مسرف نیستند بلکه قانع و منصف هستند و محل تعجب هم نیست چرا که شما معاینه می بینید که يك خروس از برای سی قطعه مرغ کفایت میکند، معلوم است که آدمی کمتر از خروس نخواهد بود. . . .<sup>۲۲۱</sup>

آنچه که در این داستان با اهمیت است اظهار نظر آجودانباشی است که حکایت از تبدیل فرنگستان از « سرزمین بهشت آیین » به « شرّتکده ای برای دلستانی مردانی که به زنان خود » اکتفا نکرده و به فرنگستان آمده [اند] می کند. میرزا فتاح تماشاخانه های فرنگستان را « مجمع زنان قحبه و فساق و مرجع مردان کارآزموده و قوساق » گزارش داد که در آن « قرار معامله و مدار معاوضه » می گذارند.<sup>۲۲۲</sup> او فاصله بین دو صحنه نمایش را که پرده می افتد و تماشایان از جای خود بر می خیزند فرصتی برای دیدن « پرده عصمت » رقا صان پنداشت:

هر زن و دختری که در فن رقص و خنیاگری مهارت کامل داشته، در شیوه دلربایی استاد قابل باشد، بعد از ادای پاره [ای] حرکات عجیبه، هنگام رقص و غریبه، بکرات پای در زمین محکم داشته پای دیگر را آنقدر بالا برمیدارد که مانحت او از هر طرف نمایان شده، حریفان سلیقه جو از هر سو بر می کشند و از رؤیت چنین و چنان و فلان و بهمان دایم به حرکت آمده، در ساعت بر سر او خنده

۲۲۰. گرمرویدی، «شبهنامه»، ۹۵۴.

۲۲۱. گرمرویدی، «شبهنامه»، ۹۵۴-۹۵۵.

۲۲۲. گرمرویدی، «شبهنامه»، ۹۷۰.

کنان، الوان الوان، برگ گل افشان می کنند، مباشرین آنجا در زمان پرده را می اندازند و خانم رقص کننده و حریف دیده فی الفور مستور و پنهان میشود تا دفعه دیگر که پرده بر میدارند حریفان گل افشان از در دیگر درآمده در [حجرات واقع] در پس پرده پرده عصمت او را میدرند و بهمین دستور آنها برای دادن و گرفتن پول گاهی مستورند و زمانی مسرور.<sup>۲۲۳</sup>

در این حکایت راوی پس و پیش رفتن پرده و واقعات اتفاقیه پیش و پشت صحنه را با رفت و آمد نمایشگر و تماشاگر به هم پیوسته و حکایتی شهوتزا و «باورکردنی» برای خوانندگان و شنوندگان این روایات آفرید. باورکردنی بودن این حکایت به بینش مشترك راوی و خواننده / شنونده بستگی داشت. در این بینش رویدادهای پس پرده، مقاربت نمایشگر و تماشاگر، که پیوستگی روایت را ممکن می سازد، علت برپایی مجلس رقص پنداشته شد. این حکایت همچون دیگر حکایات میرزا فتاح حاکی بینش و نگرش شهوتمند و هنوز رایجی است که رقصیدن زن را نشان بدکارگی او می پندارد.

در روایتی دیگر میرزا فتاح به نقل سرگذشت مردی که زنی «بدگل و بد شمایل داشت» پرداخت. شوهر از زن خود آنچنان در عذاب بود که «راضی بود مدتی از عمر خود را با ماری در غاری بسر برد تا از مصاحبت آن عفریته نحس آزاری به او نرسد.»<sup>۲۲۴</sup> شوهر با «این طوق لعنت» از آنجهت که «در ملت آنها مبرهن است که مرد زیاده از يك زن نمیتواند بگیرد و نگاه دارد ناچار تن به قضا داده متحمل می شد.»<sup>۲۲۵</sup> این روایت که در نهاد حاکی مزایای رسم چند همسری است با برخورد شوهر به مردی که با همسرش همخوابگی کرده و در ازای آن از او اجرت می ستاند به پایان رسید.<sup>۲۲۶</sup> میرزا فتاح علت تداوم این رابطه زناشویی را رسم ناپسند تك همسری پنداشت.<sup>۲۲۷</sup>

در حکایت دیگری که همچون اخطار به زنانی است که همسر فرنگی برمیگزینند، میرزا فتاح به شرح رابطه مردی انگلیسی با همسر «یکنفر سرتیپ دولت

۲۲۳. گرمرودی، «شبنامه»، ۹۷۰.

۲۲۴. گرمرودی، «شبنامه»، ۹۵۶.

۲۲۵. گرمرودی، «شبنامه»، ۹۵۶.

۲۲۶. گرمرودی، «شبنامه»، ۹۵۶.

۲۲۷. گرمرودی، «شبنامه»، ۹۵۶.

عثمانیه» پرداخت. در این حکایت مرد انگلیسی زن مسلمان را گول زده او را به قبول دین عیسوی مایل کرد:

سزاوار این و مصلحت چنین است که تو هم دین و آئین عیسویه را اختیار کرده مرا به شوهری قبول کنی تا اینکه هر دو به عیش و کامرانی با هم زندگی کرده به سیاحت بمالك فرنگستان رفته، لذتهای جاودانی حاصل کنیم و اوضاع تماشاخانه ها و آزادی و کیفیت معموری و آبادی فرنگستان را زایدالوصف اظهار و بیان ساخت. تا اینکه زن بمقاد هن ناقصات العقل، بمخدعة حریف بازی قریب خورده از دین خود برگشت و به دین ملت عیسوی پیوست . . .<sup>۲۲۸</sup>

شوهر مراتب این امر را به امنای دولت گزارش داد و «حسب الحکم وزرا مقرر گشت که حریف انگلیس و زن پر تلبیس هر دو در دیوان خانه حاضر شوند.»<sup>۲۲۹</sup> مرد انگلیسی پیام فرستاد که «چون حرمت زنان در میان ملت ما بسیار منظور است پس در این صورت به عهده وزیر دیوان خانه لازم است که حین ورود و دخول استقبال و تواضع نمایند والا من و زن در دیوانخانه دولت عثمانی حاضر نخواهم شد.»<sup>۲۳۰</sup> در ادامه میرزا فتاح نوشت: «به علت این که اهل انگلیس در هر جا آزاد و مطلق العنان می باشند، بنابراین وزیر دیوان بالضروره راضی به تواضع و استقبال گردیده مرافعه کردند.»<sup>۲۳۱</sup> در این حکایت مرد انگلیسی وزیر دیوان عثمانی را به «تواضع و استقبال» زن مجبور کرد و در نهایت نیز زن سرتیپ را «نگه داشته تصرف دایمی نمود.»<sup>۲۳۲</sup> در این حکایت میرزا فتاح خطر آزادی زنان و اشاعه رسوم فرنگیان را گوشزد کرده و «فی الوصیه و الاستدعا» رساله شهوتمند شبنامه را چنین به پایان برد:

پنده کمترین که احقر مخلوقین و اقل مسلمین است به حکم تکلیف ملت و آئین مذهب خود با کمال جسارت و جرئت عرض و از خاک پای سلاطین معدلت

۲۲۸- گمرودی، «شبنامه»، ۲۲۹.

۲۲۹- گمرودی، «شبنامه»، ۹۸۱.

۲۳۰- گمرودی، «شبنامه»، ۹۸۱.

۲۳۱- گمرودی، «شبنامه»، ۹۸۱.

۲۳۲- گمرودی، «شبنامه»، ۹۸۱، ۹۸۲.

آئین و خواقین ایران زمین و ارباب مکنت و مستولین، خاصه از کافه علمای راشدین و قاطبه شیعیان و مسلمین، همینقدر استدعا مینمایند که مادام الدهر از این گروه ناپاکار احتراز کرده همیشه برگزار باشند و به تقریر و تحریر و حیل و تزویر آنها هرگز اعتساد نکنند که هنگام فرصت بی سبب و جهة مغرب دین و ملت و مضیع آئین شریعت اند تا باخذ مایعرف مسلمین و تصرف ملک ایران چه رسد<sup>۲۲۳</sup>

با فزونی یافتن مداخلات انگلیسیها در امور سیاسی ایران و گسترش اصلاحات سیاسی، آموزشی، و قضایی «روسای ملت» که منافع خویش را در خطر می دیدند این هشدار میرزا فتاح گرمرودی را اساس تبلیغاتشان بر علیه ترقی خواهان و بهسازان اجتماعی و سیاسی قرار دادند. در این تبلیغات زن فرنگی به متوسکی برای هراساندن مردم و مبارزه بر علیه نواندیشان تبدیل شد. نگرانی تقلید زنان ایرانی از آزادی و سرپرهنگی زنان فرنگ شیرازه این تبلیغات را فراهم آورد. جالب اینجاست این تبلیغات از آنجهت که به زبانی شهوقند مردان را به هراست از غیرت و عفت و عصمت خویش فرا می خواند مقبولیتی خاص داشت. رساله ناصریه نوشته حاج محمد کریم کرمانی یکی از جالبترین نمونه های این گونه تبلیغات در پیوند خطر سیاسی تسلط فرنگیان با نگرانی از آزادی زنان می باشد. محمد کریم خان که از طریق «یکی از اکابر که به لندن رفته و پناه به دولت انگلیس برده بود» با اوضاع فرنگ آشنا شده بود بر این عقیده بود که «هر کس ایشان را دوست داشت خدا را دشمن داشته چرا که خدا فرنگیان را دشمن می دارد. و اگر فرضا کسی گوید که خدا ایشان را دوست می دارد که اول کفر اوست و اول انکار مر قرآن و پیغمبر و آل پیغمبر را.»<sup>۲۲۴</sup> کرمانی بر آن بود که انگلیسیان «برای تسخیر بلاد ایران و مقهور کردن مسلمانان و سلطنت در این مرز و بوم» می آیند.<sup>۲۲۵</sup> اگر فرنگیان بر ایران مسلط شوند مساجد را به کلیسا بدل کرده و بر گلدسته ها که هزار سال اذان می خوانده اند «ناقوس بپاویزند و برای تبرک بزعم خودشان پنبه بشرب بزنند و بر در و دیوار مساجد بچالند.»<sup>۲۲۶</sup> محمد کریم خان که تسلط فرنگیان را با اختیار در کف زنان افتادن یکسان می پنداشت،

۲۲۳. گرمرودی، «تسبیحنامه»، ۹۸۲.

۲۲۴. حاج محمد کریم خان کرمانی، رساله ناصریه (کرمان: انتشارات فرهنگ و هنر، ۱۳۴۸)، ۲۸۲.

۲۲۵. کرمانی، رساله ناصریه، ۲۸۷.

۲۲۶. کرمانی، رساله ناصریه، ۲۸۸.

روی به مردان مسلمان و غیرتند کرده گفت:

آیا هیچ مسلمی راضی می شود که اختیار در دست زنان بی شعور باشد که هر جا خواهند بروند و با هر کس خواهند بنشینند و هر وقت خواهند از خانه بیرون روند؟ اینها هنوز بر ایران مسلط نشده حکم می کنند که زنان از مردان رو نگیرند. آیا هیچ مسلمی راضی میشود که زن او آرایش کرده در میدانها بر سر دکانها بنشیند و به قاشاگاه برود؟ و آیا هیچ مسلمی راضی می شود که در بازار مسلماتان چندین دکان شراب فروشی باشد و هر کس می خواهد علاتیه بخرد و بخورد از زن و مرد و منعی نباشد و زینت کند و بپاید در بازار شراب بخرد و بخورد و مست بشود و در بازارها و میدانها و صحراها و باغها با حال مست بگردد و با الواط و اویاش بنشیند و آنچه میخواهد بکند [۱] نعوذ بالله.

او «ولایت آزادی» شدن ایران را با از دست دادن اختیار زنان یکسان قلمداد کرد:

آیا هیچ کس راضی میشود که اسم آزادی بر سر مردم بگذارند و هیچ کس صاحب اختیار دخترش و زنش و پسرش و غلامش و کنیزش نباشد. هر جا میخواهند بروند و هر کار میخواهند بکنند و با هر کس میخواهند بنشینند و در هر مجلس شرابی که خواهند حاضر شوند و با هر لوطی بخواهند بنشینند و نتواند حرف بزند که فلان کافر حکم کرده که ولایت آزادی باشد.<sup>۲۳۸</sup>

در منطق کلامی او آزادی ایران به برکنده شدن اساس اسلام می انجامید:

دیگر آنکه این پلهوسهای بچوانی و جهالت و دولت مغرور که طالب سرخ و زرد و رسم جدیدند وقتی که ندای آزادی بشنوند جمیعا خود را بشکل و صورت فرنگی بیارایند و مجالس و محافل برسم آن گفار بسازند و رسم نشست و برخاست و سایر خصال خود را بر نهج آنها بکنند و بکلی از اسلام و رسوم اسلام

۲۳۷. گرمانی، رساله ناصریه، ۲۸۸-۲۸۹.

۲۳۸. گرمانی، رساله ناصریه، ۲۸۹.

عری و بری شوند.<sup>۲۳۸</sup>

کرمانی بر آن بود که با به «سنت و سیرت» فرنگیان در آمدن مردم، «آن اشرار» «بر رقاب مسلمانان مستولی» خواهند شد: «والله العلی العظیم که اگر بفهمند اهل ایران باید راضی باشند به دولت اسلام اگر چه آسیاب بر تخم چشم ایشان بگرداند و میخ بر فرق ایشان بکوبند.»<sup>۲۳۹</sup> با پیسوند آزادی ایران و آزادی زنان به سرتگونی اسلام، او تحمل هرگونه حرکت نامشروع از طرف دولت را واجب شمرد. این بینش حاج محمد کریم کرمانی سابقه ای طولانی در فرهنگ سیاسی ایران داشت. تنها تفاوتش با پیشینیان بر این بود که این بار پیکر زن فرنگ به مترسکی برای حفظ استبداد سیاسی و دینی تبدیل شد.

هدف غائی کسانی که زنان فرنگ را به مترسکی تبدیل کرده بودند هراساندن هموطنانی بود که با نگرش به فرنگستان به بازنگری رسوم و عادات خودی می پرداختند و بهسازی امور را می طلبیدند. در این مترسک سازی، روایت‌های شهوت انگیز از مجالس رقص و بال و «تفصیلات رفیق بازی و جنده بازی» را که «هرکس به فرنگستان رفته به رأی العین دیده و هرکس که نرفته و کتابهای آنها را خوانده مثل دیدن میداند» به واقعیت انکارناپذیری برای نشان دادن برتری سن فرهنگی و سیاسی خودی بکار گرفته شد.<sup>۲۴۰</sup> در این زمینه حجاب زن به سپری در مبارزه با دگراندیشان تبدیل شد. مثلاً علی بخش میرزای قاجار (ت. ۱۲۵۸ هـ/ ۱۸۳۸ م.) در کتاب میزان الملل که در سال ۱۳۰۵/ ۱۸۸۷ نگارش یافت نوشت: «یکی از جمله مسائلی که ملت اسلام با جمیع ملل که حال در دنیا هست اختلاف دارد حجاب و عصمت است. دلیل نیارم خود انصاف ده کدام يك بهتر است؟ محبوب و مستور بودن زن‌ها از مرد‌ها و این جوانان شهوانی به عصمت نزدیک و از فاسده دور است یا مکشوف و بی حجاب بودن آنها [؟] تا چشم نبیند دل مفتون نگردد. اگر مجنون کور بودی حسن لیلی را چه دانستی؟ چشم است که دل را مفتون کند و عاقل را مجنون. مشهور است «شنیدن کی بود مانند دیدن».<sup>۲۴۱</sup> در این منطق عصمت و حجاب و بی حجابی و بی عصمتی

۲۳۹. کرمانی، رساله ناصریه، ۳۸۹.

۲۴۰. کرمانی، رساله ناصریه، ۳۸۵.

۲۴۱. علی بخش میرزا قاجار، میزان الملل به کوشش جلال الدین محدث (بی جا): مطبعه اسلامیه، (۱۳۲۴)، ۸۷.

۲۴۲. قاجار، میزان الملل، ۸۵.

پیوندی ناگسستنی یافتند. بی حجابی زنان دلیل رواج «جنده بازی» و «آتشک» و کوفت و سوزاک» و دیگر ناپسامانی های خیالین فرنگ قلنداد شد: <sup>۲۴۳</sup> «مفسده ها و دویل ها [duel] که جنگ طیانچه باشد در فرنگستان از همین فقره ناشی است. حجاب که نیست دخترها و زنهای جوان خوشگل آرایش کرده با جوانان شوخ و سرخوش در مجالس پال دست بدست هم داده مشغول رقص می شوند. شوهر مسن بیچاره اش مست در گوشه ای نشسته و زن جوان خوشگلش با جوانان مشغول عیش و نوش است نه می تواند زن را منع نماید و نه به وعنا جوانان بحثی دارد. بیچاره خون دل می خورد و تحمل به دیانت میکند.» <sup>۲۴۴</sup> پس از «اشاره به پاره ای از مفسد بی حجابی»، علی بخش میرزا به مسلمانان مژده داد: «تفس و روحم به فدای این چنین پیغمبری باد که با طرح يك مسئله و از امر به يك فرمان چقدر حفظ خون و مال و عرض و ناموس امت را فرمود و جوانان را از این هرزگیها و ریختن خون یکدیگر بازداشت و علم تمدن و معقولیت را برافراشت.» <sup>۲۴۵</sup>

در این بافت گفتاری رابطه ساده ای بین بی حجابی زنان و بی غیرتی (دیانت) مردان برقرار بود. در زنجیره ای بهم پیوسته فرنگستان دارالفساد بی حجابی و بی عصمتی زنان و بی غیرتی مردان و ملت متمدن اسلام علمدار حجاب و عصمت زنان و باغیرتی مردان پنداشته شد. غیرت مردان به حجاب زنان وابسته شد و بی حجابی زنان به نامردی مردان پیوند یافت. به علت این پیوند ذهنی بین حجاب و مردانگی بود که شیخ الرئیس قاجار «تمدن طلبان . . . فرنگی مشرب دو رنگی مذهب» را که «بین الکفر و الایمان مرتبه ثالثه دارند و هزار مفسده و حادثه در اعراف برزخ و اطراف دوزخ متمایلاته راهی می پویند» مخنث و «هیز» نامید: <sup>۲۴۶</sup> «بعضی از تربیت شدگان و تمدن طلبان شترگاو پلنگ لقبان که بر حسب صورت مسلمانند و از معنی اسلام دور . . . بالجملة دست بدست متاثرانه میمالند و محتسرانه مینالند که عالم اسلامیت از حظوظ انسانیت بی نصیب ماند و از قافله ترقی علم و ادب به مراحل

۲۴۳. قاجار، میزان الملل، ۱۱۷.

۲۴۴. قاجار، میزان الملل، ۸۵۸۶.

۲۴۵. قاجار، میزان الملل، ۸۷. ۸۸.

۲۴۶. شیخ الرئیس قاجار، اتحاد اسلام (پیشی: گلزار حسنی پرس، ۱۳۱۲)، ۱۹، ۲۱. به قول برهان قاطع هیزه یکسر اول بر وزن حیز است که مخنث و پشت پایی باشد... (برهان قاطع، ۲۴۰.۷-۲۴۰.۶) محمد مصین می افزاید که فارسی کابلی هیزه «اخته را گویند.» (برهان قاطع، یادداشت # ۱، ص. ۲۴۰.۷).

شتی عقب افتاد به این معترض با کمال ملایمت میگوئیم ما در اصل تشخیص مرض و تلخیص غرض آنچه شما تحقیق کرده اید تصدیق داریم بلکه بی ادبی نباشد غالباً مردان اهالی اسلام هم مانند زنانشان به هیز نه شیر ماده دارند نه شیر نر. پس مانند کاروان علمند \* چون رانده آستان علمند<sup>۲۴۷</sup> برخلاف کسانی که بر آن بودند «اجازت رسمیه داده شود که زنان اسلام هم گشاده رو فتاده مو می هر هفت بلکه هفتاد کرده از پس پرده با فراغت بال به رقص و بال آیند و نقص و بال گیرند، فورا اسلام هم مثل سائر ملل خارجه مجمع بدائع خواهد شد و منبع صنایع»، شیخ الرئیس پنداشت دیگری داشت. او بر این رای بود که «از این پرده دریاها بجز اینکه عفاف ملی و کفاف جبلی از میان برخیزد و فحشاء و منکر بهم آمیزد فایده دیگر ندارد.»<sup>۲۴۸</sup> اما برخلاف کسانی که عقیده داشتند «دختران را نباید به اندوختن اثری و آموختن هنری واداشت و در انتظار ناقصه آنان همانا زنان با جهل و نادانی لازم و این جنس از سعادت نوعیه محرومند» شیخ الرئیس پیام دیگری سرداد: «ممکن است که با حفظ حدود دین و قیود آئین دارالصنعهها ساخت و بازارها پرداخت که هر دو طرف بیع و سری نسوان باشند.»<sup>۲۴۹</sup> او در این باب رساله ای به نام «رفع الحجاب و نفع الحجاب» بنوشت.

مناظره و مناقشه در باره حجاب، مناظره و مناقشه درباره سیاست پیکر زن بود. در این گویش پیکر زنان با پیکر کشور و آینده ایران با آینده اسلام یکسان شمرده می شد. شریعتمداران و گیتیمداران هر دو آینده ایران را در گرو حجاب می دانستند. رهنمود های هر دو به نگرششان از زنان فرنگ در پیوسته بود. آنها که ترقی ایران را می خواستند، نمونه از زنان با فرهنگ فرنگ می آوردند. آنهایی که نگران آینده اسلام بودند از فاحشه خانه ها و مجالس رقص و بال فرنگ یاد می کردند. هر دو بینش، همچنان که وقایع انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی نشان می دهد، جلوه خویش را در آینده فرنگ و غرب می دیدند. مشروطه خواهان و جمهوری خواهان همانقدر به فرنگ نظر داشتند که مشروعه خواهان و ولایت فقیهیان داشتند. هر دو خویش را از طریق دگر فرنگی بازآرایی می کرده اند. الگوهای متفاوت خویششن شناسی در ایران با نگرش پیشینیان به زن فرنگ در پیوسته است. هر دو نگرش، چه آن که فرنگ را «بهشت آیین» و چه آن که آنها را «فاحشه خانه» شمرده، نگرشی

۲۴۷. شیخ الرئیس، اتحاد اسلام، ۱۹۲۱.

۲۴۸. شیخ الرئیس، اتحاد اسلام، ۲۱.۲۲.

۲۴۹. شیخ الرئیس قاجار، اتحاد اسلام، ۲۶.

۲۵۰. شیخ الرئیس قاجار، اتحاد اسلام، ۲۴.

شهوتند و مردمدار بود. يکي پريوشان فرنگ را پاداش و ديکري فاحشگان فرنگ را وسوسه مي پنداشت. هر دو آزمندانه به زنان فرنگ مي نگريستند و مردانگي خویش را در آزمون با آنها مي جستند. «مسئله حجاب»، آنچنان که در سده گذشته گريبانگير ايرانيان بوده است، زاده نگريشهاي آزمندانه به زنان فرنگ و دلنگراني از پيامدهاي آزادي زنان ايراني بوده است. چگونگي تبديل زن فرنگي به مترسکي فرهنگي بيانگر چگونگي پيدايش «مسئله حجاب» مي باشد.

\*موضوع اين نوشته را نخستين بار به تشويق دکتر ولنتين مقدم (Valentine Moghadam) دنبال کرده و در کنفرانس Identity Politics and Women که به همت او و پاري دانشگاه سازمان ملل متحد، بنياد جهاني پژوهشهاي اقتصادي United Nations University, World Institute of Economics Research در اکتبر ۱۹۹۰ در هلسينكي (Helsinki) برگزار شد ارائه کردم. پژوهشهاي در اين زمينه از آغاز تا انجام همزاد اندیشه و پارسا افسانه نجم آبادي بوده است. بسياري از آنچه را که در اين مقاله آورده ام ورد زبان او بوده و در گفتگوي با او کلامت يافته است. در ويرايش نهايي اين نوشته، افسانه نجم آبادي، احمد کریمی حکاک، و پردیس سنجهر راهنمايم بودند. آنها را يکايک سپاسگزارم. اگرچه اين دوستان راهنمايم بوده اند، کجرويها و لغزشهاي را مسئول نيستند. براي تسهيل خواندن نقل قولها، در موارد ضروري در رسم الخط متون اصلي تصرف کرده ام.

## نقش زن بر متن مشروطیت<sup>۱</sup>

به یاد حاجیه بی بی خانم و آغایم خانم  
صبا یی ناشناخته مانده شیخ هادی نهم آبادی

صحبت از نقش زن در جنبش مشروطه خواهی، اغلب چند تصویر و خاطره را که تاریخهای موجود از انقلاب مشروطیت نگاشته اند، به یاد می آورد. برای مثال: شرکت زنان در حوادث پس از کشته شدن سید عبدالحمید، طلبه مدرسه معمار: و صدرالعلماء دستور داد کشته سید را بردارند و به سوی مسجد آدینه روانه گردید. مردم به آن انبوهی جنازه را برداشته، با شیون و ناله روان گردیدند. . . بازار

۱. پیش از آنکه فکر نگارش این مقاله بتواند شکل گیرد اجازه یافتم از منابع غنی کتابخانه شخصی محمد توکلی طوقی بهره گیرم. بسیاری از اندیشه های که در این نوشته بازگو شده در محاوره و تبادل فکری با او نقش گرفته است. از هر دو بابت مدیر و مخزن اویم. از Laurie Abbott و شعله Quinn (کتابخانه دانشگاه شیکاگو) و آقای اسدالله خیراندیش که در اخذ کپی های میکروفیلم برخی جراید مشروطیت و نشریات زنان یارم رساندند و از اما دلفانیان که با تاپ نامه های زنان که در نشریه ایران نوبه چاپ رسیده بود بازخوانی این نامه ها را برایم آسان کرد سپاسگذارم. نیلوفر شامبیانی نسخه خود از مذاکرات دوره اول مجلس و سهرس امیر مکرری نسخه خود از مذاکرات دوره دوم مجلس شورای ملی را در اختیارم گذاشتند. از هر دو بسیار متشکرم. در بازنویسی نهایی این مقاله از پیشنهادها و انتقادهای دوستان و همکارانی که پیش نویس این مقاله را، چه به فارسی چه به انگلیسی (چاپ شده تحت عنوان "Zanha-yi millat : Women or Wives of the Nation." در 51-71: *Iranian Studies* 26: 1-2 (winter/spring 1993)) خواندند. - کورس اسامیلی، عباس امانت، سهرس امیرمکرری، محمد توکلی طوقی، احمد کریمی حکاک، فرزانه میلانی، Beth Baron, Palmira Brummett. - بسیار بهره بردم. از همه آنان سپاسگذارم. مسئولیت کاستیها و ابهامات و ابهامات مقاله، ولی، تنها با نگارنده آن است.

و کاروانسراها و تیمچه‌ها بسته می‌شد. بدین سان شورشیان به مسجد جامع درآمدند. . . یکدسته از پی علماء رفته، هرکه را می‌یافتند به مسجد می‌آوردند. . . بزازان چادر بزرگی آورده و در حیاط مسجد افراشتند، و سماور و افزار و کاجال آنچه در می‌بایست از خانه‌ها آوردند. در این پیش آمد نیز زنان پا در میان می‌داشتند و در آوردن ملایان به مسجد با مردان همراهی می‌نمودند. <sup>۱</sup>؛ شرکت زنان در گردهمایی‌های اوان گشایش مجلس اول در تبریز و تهران برای پافشاری بر نگرش و تصویب هرچه سریع‌تر قانون اساسی <sup>۲</sup>، اهدای گردنبند و گوشواره و طلا برای کمک به ایجاد بانک ملی و جلوگیری از استقرار خارجی: «رئیس - . . . این هم تلگرافی است که آقا سید حسین می‌گفتند از آذربایجان رسیده قرائت می‌شود. (قرائت شد از قرار ذیل) (از تبریز ۱۸ جمادی الاولی - فرم ۲۲۶): "وضع شهر حالتی پیدا کرده که از تحریر و تقریر عاجزیم. از طرفی جوانان ملت، داوطلبانه، سوار و پیاده، برای وفا به مقصود مقدس و حراست دارالشورای جان به کف گرفته، در

۲. احمد کسروی تبریزی، تاریخ مشروطه ایران (تهران: امیر کبیر، ۱۳۴۶)، ص ۹۷.

۳. انجمن ملی تبریز در تلگرافی که به «وکلای محترم آذربایجان دامت تائیداتهم» در تهران فرستاد تأکید می‌کند: «باز استدعا داریم که بذل توجه و همت فرموده، چنانچه وعده داده اید انشاء الله تعالی چند روزه قانون اساسی تمام و امضاء شود و اگر خدا نخواست باز تاخیر شود ملت را به هیچ وجه متقاعد نمی‌توان کرد و این بندگان هم قادر به ادای یک کلمه حرف نخواهیم بود. . . هرگاه از وضع این روزی شهر کاملاً مستحضر شوید که طایفه نسوان با بچه‌های شیرخواره در مساجد محلات مجتمع شده و قانون اساسی را می‌خواستند، خورد و خواب را هم بر خردتان جایز نمی‌دیدند.» انجمن، سال اول، شماره ۸۷، ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۲۵، صص ۲، ۳. تلگراف مشابیهی نیز از جانب انجمن خطاب به «حضرات حجج الاسلام آقای آقا سید عبدالله [بهبهانی]، و آقای آقا سید محمد [طباطبائی]، و آقای آقا شیخ فضل الله [نوری]» فرستاده شد. همانجا، ص ۲. در تهران «روز چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت [دوم ربیع الثانی ۱۳۲۵] . . . گروهی از زنان دسته‌ای بستند و برای طلبیدن قانون اساسی به مجلس رفتند. این بار دیگر بود که زنان و پوشیده ایران با چادر و چاقچور، همپایی در جنبش آزادی می‌نمودند.» (کسروی، تاریخ مشروطه، ص ۳۱۵) از دینار زنان از مجلس شورای ملی عکسی نیز به یادگار داریم. بنگرید به محمد مهدی شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعادتیان (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲)، جلد سوم، ص ۹۶۷.

حرکتند و از طرف دیگر کمیسیون اعانه تشکیل و اهالی با کمال پشاشت به دادن اعانه بر یکدیگر سبقت می جویند. علم الله و شهد زنهای غیوره آذربایجان امروز شرف ملیت را از تمام عالمان ربوده و اتصالا گردنبد و گوشواره و دستبند است که به صندوق اعانه با هزار نیاز تقدیم می کنند و تمام اهالی با جان و مال در حفظ مقصود مقدس حاضرند و البته آن حضرات هم از وقایع طهران ما را محروم نفرمایند. (انجمن اتحادیه تبریز) «<sup>۱</sup>؛ رفتن زنان به مجلس و تشجیع و کلا به پایداری در مقابل اولتیماتوم دولت روسیه: «به محض اینکه خبر اولتیماتوم دولت روس در پایتخت منتشر شد، مردم دست از کسب و کار کشیده و تعطیل عمومی کردند. برخلاف انتظار هزارها بانوان ایران بر ضد استیلای روسها قیام کردند و در متینگ و اجتماعات شرکت نمودند و حتی بعضی از بانوان در حالیکه از چادر سیاه و روپنده مستور شده بودند کفن به گردن انداخته روی کرسی خطابه رفتند و نطقهای با حرارت و مهیج ایراد کردند و مردم را با ادای جمله 'یا مرگ یا استقلال' به فداکاری در راه وطن و بذل جان و مال تشویق نمودند. و در یکی از همان روزهای پرآشوب یک ستون مرکب از پانصد نفر بانو، با نظم و ترتیب چنانکه گویی مشق نظامی آموخته اند، به بهارستان رفتند و از رئیس مجلس ملاقات خواستند و از او تقاضا نمودند که مجلس نمایندگان در مقابل دشمن غدار استقامت کنند و مرگ با شرف را به زندگانی بندگی اجانب ترجیح بدهند. اکثر این بانوان مسلح شده بودند و بسیاری از آنها ششلول و موزر به کمر بسته بودند و قطار و فشنگ در روی چادر حمایل کرده بودند.»<sup>۲</sup> به روایت ایران نرو: «یک دسته از زنان دیروز طرف عصر به مجمع ادب آمده و اظهار داشتند که دو هفته است از مدت اولتیماتوم روس می گذرد و علی الاتصال هم بر تجاوزات روس افزوده می شود، ولی معلوم نیست که از طرف دولت چه اقدامی در جلوگیری از آنها و رفع تحطیاتشان به عمل آمده و با یک حرارت شدیدی مطالب خود را تکرار می نمودند تا بالاخره از طرف مجمع ادب به آنها اظهار شد که نه اینجا و نه سایر مجامع فرق اسباب پیش رفتن کارها نیستند. پیشرفت کار و جلوگیری از تجاوزات روس بسته به اقدام کابینه است که معلوم نیست کی تشکیل می شود. پس از شنیدن این مطالب قدری از حرارت خود کاسته، اگرچه متقاعد نشدند، ولی پی

۴. مذاکرات مجلس، دوره اول تقنینیه، به همت سید محمد هاشمی (تهران: چاپ روزنامه کشور شاهنشاهی ایران، ۱۳۲۵ ش)، ص ۵۸۱. از این پس: مذاکرات مجلس، اول.

۵. مهدی ملکزاده. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (تهران: ابن سینا، بی تاریخ)، جلد هفتم، ص ۹۴.

کار خودشان رفتند.»<sup>۶</sup> و بالاخره شرکت زنان در نهادهای مجاهدین تهریز به لباس مردانه و جان سپردن بدان جامه.<sup>۷</sup>

مراد من از نوشتن این مقاله، افزودن اطلاعات بیشتر بر این مجموعه نیست.<sup>۸</sup> از عبارت رایج «نقش زن» معنای دیگری را مد نظر دارم: نقش نه به معنای آنچه بازیگری ایفاکننده آن باشد، که به معنای آنچه نقاشی نگارنده آن است. در این بازخوانی و بازنگاری منظور نه بازآفرینی «وقایع اتفاقیه»، که بازیابی معناهایی است که چگونگی نگارش نقشهای زنان در نوشته های زمان مشروطه در اختیار ما

۶- ایران نو، سال سوم، شماره ۱۱۶، ۲۲ ذیحجه ۱۳۲۹/۱۴ دسامبر ۱۹۱۱، ص ۴.

۷- واجساد شیرزنان مسلح در میدانهای جنگ (امیرخیز) و (خیابان) میان شهدای حریت پیدا شده است. «منصوره رفیعی، انجمن: ارگان انجمن اهلالتی آذربایجان (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲)، ص ۱۱۷.

۸- برخی نوشته های مربوط به این مضمون به منابع زیر مراجعه کنید. به فارسی: ژانت آفاری (پیرنظر)، «تأملی در تفکر اجتماعی - سیاسی زنان در انقلاب مشروطه»، نیمه دیگر، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۷۱، صص ۷۲۸.

بدراالملوک یامداد، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، جلد دوم، (تهران: ابن سینا، ۱۳۴۸).

روشنک منصور، «چهره زن در جراید مشروطیت»، نیمه دیگر، شماره ۱، بهار ۱۳۶۲، صص ۱۱۳.

هما تاطقی، «مسئله زن در برخی از مدونات چپ از نهضت مشروطه تا عصر رضاخان»، زمان نو، شماره ۱، آبان ۱۳۶۲، صص ۱۷، ۸ و ص ۲۷.

عبدالحسین ناهید، زنان ایران در جنبش مشروطه (ژانروخن: انتشارات نوید، ۱۳۶۸).  
به انگلیسی:

Janet Afary, "On the Origins of Feminism in Early 20th-Century Iran," *Journal of Women's History* 1: 2 (Fall 1989): 65-87.

Mangol Bayat-Philipp, "Women and Revolution in Iran, 1905-11," in *Women in the Muslim World*, edited by Lois Beck and Nikki R. Keddie (Cambridge: Harvard University Press, 1978), pp. 295-308.

Eliz Sanasarian, *The Women's Rights Movement in Iran* (New York: Praeger, 1982).

می‌نهد.<sup>۹</sup> «زمان مشروطه» زمان کشمکشهای زبانی و تکانهای گفتمانی است. بازنگری و بازخوانی این تکانها و کشمکشها، دریچه‌ای برای بازنگریستن به دگرگونی روابط قدرت سیاسی و سلسله مراتب اجتماعی و تغییر معنای زنانگی در دورانی انقلابی می‌تواند باشد.

## ابهام «زن»

«زن» از ساخته‌های فرهنگی - اجتماعی است که در سده اخیر تاریخ ایران از دگرگونیهای ژرفی گذشته است. در زبان معاصر فارسی ابهامی که کلمه «زن» در خود حمل می‌کند - - زن به معنای انسان مادینه، در مقابل مرد، و زن به معنای زوجه و در مقابل شوهر - - در نوشته‌های دوران مشروطه گاه در زمینه متنی نیز بازشکافتنی نیست. برای مثال، در مذاکرات جلسه پنجم شوال ۱۳۲۴ مجلس اول، پس از بحث تلگراف شیراز و شکایت اهالی جهرم از تعدیات «شاهزادگان بزرگ»، حاج سید نصرالله تقوی خطابه خود را در باره اوضاع پریشان مملکت و به ویژه اخبار رسیده در باره فعالیت‌های شعاع السلطنه در فارس چنین می‌گشاید: «این ملت چه

۹. در مقاله‌ای تحت عنوان «اثر آگاهی از انقلاب فرانسه در شکلگیری انگاره مشروطیت در ایران» (ایران‌نامه، سال هشتم، شماره ۳، صص ۴۳۹-۴۴۱) محمد توکلی طرقي می‌نویسد: «یادآوری، بازخوانی، و تفسیر انقلاب فرانسه همچون یادآوری، بازخوانی، و تفسیر هر متن تاریخی، ادبی یا دینی، نمایانگر دید و برداشت تفسیرگر نیز هست. یادگارا و نوشته‌های تاریخی با آموخته‌ها و دریافت‌های خواننده در آمیخته و هر خواننده‌ای متن تاریخ را دگرپاره‌پاز می‌آفریند. همچون يك متن تاریخی و سیاسی، انقلاب فرانسه نیز در دوست سال گذشته با هر بازخوانی‌ای دگرپاره‌پاز آفریده شده و در هر بازآفرینشی اثری از بازآفریننده در آن برجای است.» (ص ۴۱۱) این ملاحظه در مورد بازخوانیها و بازآفرینیه‌های گتونی از انقلاب مشروطه نیز صدق می‌کند. رجوع بسیاری از مبارزان سیاسی دوران اخیر به بازخوانی و بازنویسی تاریخ انقلاب مشروطه نمایانگر حال و خیال تفسیرگران زمان کنونی است در زمینه پیامدهای فکری و سیاسی انقلاب اسلامی در ایران، همچنانکه بازخوانی و بازنگاری نقشهای زنان در متنهای مشروطه نیز نمایانگر حال و خیالی است که هم در زمینه پیامدهای این انقلاب شکل یافته و هم از جوشش جنبشها و پژوهشهای ژنورانه سه دهه اخیر در غرب تأثر پذیرفته است.

می‌گوید؟ . . . می‌گویند ما با موت پیمان می‌بندیم و به رقابت بیگانگان تن در نمی‌دهیم.»<sup>۱۰</sup> وی پس از تقاضا از شعاع السلطنه که «قدری در تخفیف مشکلات همراهی فرموده، به جای تحصیل مقاصد شخصی خود، سعی در ازدیاد عزت و شوکت سلطنت و داعی بر جلب منافع نوعی ملت و دولت باشند»، با اشاره به «زادگان سلطنت» می‌پرسد:

تا کی به دروغ و چاپلوسی خاتنین خودپرست گوش می‌دهند؟ . . . اینها همان اشخاصی هستند که دولت برای تحصیل مقاصدشان دچار این قرض خائنانسوز شد. امروز که در نهایت لزوم محتاج قلیل وجه استقراضی است از وحشت عار این قرض جدید زنهای ملت حاضرند که فرش زیر پا و لباس بر خود را بفروشند و رفع حاجت فعلی دولت کنند و آن مردان مرد، یعنی آن غمک شناسان حقگزار و چاکران جان‌نثار، هیچ به روی خود نمی‌آورند سهل است، باز کیسه می‌دوزند که هر يك هر قدر می‌توانند برای خود حصه‌ای از این وجه بپندوزند.<sup>۱۱</sup>

عبارت «زنهای ملت» در این متن ابهام دوگانه‌ای را حمل می‌کند. گذشته از ابهام «زن»، در این دوره «ملت» خود مقوله‌ای در کشاکش دگرگونی معنایی است. هم به معنای عام تر «مردم» است و هم به معنای خاص تر سیاسی این زمان، یعنی گروهی مشخص از مردم، که صرف‌نظر از وابستگیهای دینی و زبانی و محلی متفاوت، ملیتی واحد را تشکیل داده‌اند و خود را «برادران وطنی» می‌دانند.<sup>۱۲</sup> پس «زنهای ملت» می‌تواند یا به معنای «خواهران وطنی»، یعنی زنانی که خود از «آحاد ملت» هستند باشد و یا به معنای «عیال مردم»، همسران مردانی که «مردم» باشند. پیوندهای درون متن این ابهام لغوی را تشدید می‌کند: «زنهای ملت» از يك

۱۰. مذاکرات مجلس، اول، ص ۳۱.

۱۱. همانجا.

۱۲. برای بحث دگرگونیهای معنایی مقولاتی چون «ملت»، «سیاست»، و «علم» در کشمکشهای فرهنگی و سیاسی این دوره، بنگرید به محمد توکلی طوقی، «اثر آگاهی از انقلاب فرانسه» و:

Mohamad Tavakoli-Targhi, "Refashioning Iran," *Iranian Studies* 23: 1-4 (1990): 77-101, and his *The Formation of Two Revolutionary Discourses in Modern Iran: The Constitutional Revolution of 1905-1906 and the Islamic Revolution of 1978-1979* (Ph. D. Dissertation, The University of Chicago, 1988).

سو با پیوند متنی با مبحث استقراض جدید، به مطلبی که با حیثیت ملی مرتبط است، پیوند یافته اند و از این راه «زن‌ها» در فضای سیاسی ملی متصور می‌شوند، پس به معنای زنان شهروند، خواهران وطنی. از طرف دیگر، زنهای ملت با فروش فرش زیر پا و لباس بر تن پیوند خورده، در فضایی که تداعی با «خانه» یا فضایی که تداعی با زن به معنای زوجه و عیال مرد دارد جای گرفته اند.

این ابهام متنی، ولی، شاید خود بیانگر کشمکش دیگری نیز باشد. کشمکشی که در این دوره در معنای زن و زنانگی در جریان است. گفتمان مشروطیت دو نگرش متباین از زن را، گاه به راه جدال و گاه از در سازش، به هم می‌بافد.<sup>۱۳</sup> هر يك از این دو جزء گفتمانی در پیوند با دو گفتمان موجود زمان، که در کشمکش سیاسی با هم اند، قرار دارد. در یکی از این دو، یعنی در پیوند با گفتمان کهن، زن موجودی ضعیف، کمتر از مرد، و نیازمند قیومیت مرد/شوهر نگارش می‌یابد. در کنار اموال و احشام، زن موضوع تصاحب و نگهداری مرد/شوهر است. گفتمان نوگرایی، در تباین با این نگرش، گرایش به نگاشتن زن به مثابه همتای مرد دارد. این گرایش را به ویژه، ولی نه فقط، در زبان زنانی می‌یابیم که از راه نوشتن نامه و مقاله درج‌راید مشروطه به زبان سیاسی روز راه می‌جستند و در حیطه مقوله از نومعنا یافته «ملت» جای خود را می‌طلبیدند.

تنش‌های ناشی از کشمکش بین این دو نگرش متباین را -- نگرش تصاحب/قیومیت و نگرش همتایی/برابری -- در دو مورد بارز در مذاکرات مجلس اول و مجلس دوم می‌یابیم. در یکی نگرش همتایی بر نگرش قیومیت و در دیگری نگرش برتری مرد بر زن بر نگرش همتایی آن دو پیروز شد. جدال نخست در مورد تشکیل انجمن نسوان بود. در جلسه ۹ صفر ۱۳۲۶،

۱۳. «سخن یافتن» اغلب با بار منفی در زبان فارسی به کار گرفته می‌شود. نظیر اصطلاح «زمین و آسمان را به هم یافتن»، «مزخرف یافتن». هدف من آن است که این تداعی منفی را از یافتن برگیرم. یافتن را به معنای مثبت درهم تنیدن تار و پود کلام، یعنی آفرینش متن (یافته)، به کار خواهم برد. کار یافتن را، که یکی از فعالیت‌های رایج زنان است، در حیطه کلام پاری منفی دادن شاید راهی برای بستن این حیطه بر زنان بوده باشد.

مباحث نظری چگونگی پرداخت اجزاء متباین گفتمانی در يك فضای گفتمانی را مدهون کتاب زیر هستم:

Richard Terdiman, *Discourse and Counter-Discourse: The Theory And Practice of Symbolic Resistance in Nineteenth-Century France* (Ithaca: Cornell University Press, 1985).

یکی از وکلا، آقا میرزا مرتضی قلی خان، با شروع از این مقدمه که «پرواضح است که مملکت ما مملکت اسلامی است و هر قانونی که وضع می شود باید به موجب قانون اساسی مطابق قانون اسلام باشد»، و با ارائه بلیطی که راجع به «انجمن نسوان» است، پرسید که آیا تشکیل چنین انجمنی «شرعاً صحیح است یا خیر؟» وکیل دیگری، آقا سید حسین، فوراً رأی داد که «باید به نظمیه گفت که قدغن نماید.» وکیل الرعایا جلوگیری از آن را چنانچه «مفسده ای که راجع به دین و دنیا باشد» درست دانست، وگرنه «چه ضرر دارد که جمعی از نسوان هم جمع شده و از یکدیگر کسب اخلاق حسنه نمایند؟» تقی زاده در این میان، اگرچه از همان زمینه اسلامی آغاز کرد، «هیچ ایراد شرعی از برای این اجتماع نیست و زندهای اسلام همیشه در همه جا دور همدیگر جمع می شدند و می شوند»، ولی فوراً بحث را به حیطة قانون اساسی منتقل ساخته، زن را در کنار مرد از آحاد ملت نگاشت: «وقتی که [قانون اساسی] می گوید ایرانی این لفظ شامل مرد و زن هر دو است. مادامی که اجتماعات مخل دینی و دنیوی نباشد ضرری ندارد و ممنوع نیست.» با این انتقال گفتمانی از حیطة اسلام به ایران، از راه گسترش آحاد ایرانیّت و نگارش زن بر آن گسترده، پیروزی تساوی حقوقی زن یا مرد بر منع شرعی نگارش یافت.<sup>۱۴</sup>

دومین کشمکش در دوران اصلاح قانون انتخابات در مجلس دوم، به تاریخ هشتم شعبان ۱۳۲۹ پیش آمد.<sup>۱۵</sup> در بحث ماده چهارم از فصل دوم («اشخاصی که از حق انتخاب نمودن مطلقاً محرومند: اول - نسوان.»)، وکیل الرعایا پرسید: «بنده خیلی جرئت می کنم و عرض می کنم که در آن اول، محروم کردن نسوان است که يك قسمت از مخلوق خداوند است که آنها را محروم کنیم. با کدام دلائل منطقی می توانیم آنها را محروم بکنیم؟»<sup>۱۶</sup> در این چالش وی به گونه ای به زبان تساوی توسل جست: نسوان هم «يك قسمت از مخلوق خداوند است. . . این مخلوق خدا تا چه وقت محروم باشند؟» وکیل دیگری، ذکاء الملك با آنکه خود «مشتاق» بود که «ترتیب حال نسوان در این مملکت خوب بشود و ترقی نمایند و از این زندگانی که در

۱۴. برای متن کامل این بحث بنگرید به: مذاکرات مجلس، اول، ص ۴۸۴.

۱۵. مذاکرات مجلس - دوره دوم تقنینیه، به همت سید محمد هاشمی (تهران: روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران، ۱۳۲۵ ش.)، صص ۱۵۲۸-۱۵۳۵.

۱۶. همانجا، ص ۱۵۳۰.

۱۷. همانجا، ص ۱۵۳۱.

واقع زندگانی محسوس است، از این بیرون بیایند، ولی سلب حق رأی از آنان را بدیهی دانست: «اینکه ما سلب آن حق را از آنها کرده ایم محتاج به دلیل و برهان نیست که توضیح بدهم. هروقت ممکن بود زنها بیایند شرکت در انتخابات بکنند و رأی بدهند فوراً تصدیق خواهیم کرد.»<sup>۱۸</sup>

مدرس، برخلاف ذکاء الملک، دلیل و برهان را لازم دانست:

از اول عمر تا حال بسیار در پر و بحر محالک اتفاق افتاده بود برای بنده، ولی بدن بنده به لرزه نیامد و امروز بدنم به لرزه آمد. اشکال بر کمیسیون اینکه اولاً نباید اسم نسوان را در منتخبین برد که از کسانی که حق انتخاب ندارند نسوان هستند. مثل اینکه بگویند از دیوانه ها نیستند، سفها نیستند.<sup>۱۹</sup> این اشکال است بر کمیسیون. و اما جواب ما باید بدهیم از روی برهان. نزاکت و غیرنزاکت رفاقت است. از روی برهان باید صحبت کرد و برهان این است که امروز ما هرچه تأمل می کنیم می بینیم خداوند قابلیت در اینها قرار نداده است که لیاقت حق انتخاب را داشته باشند. مستضعفین و مستضعفات و آنها از آن غره اند که عقول آنها استعداد ندارد. گذشته از اینکه در حقیقت نسوان در مذهب اسلام ما در تحت قیمومیتند، الرجال قوامون علی النساء، در تحت قیمومیت رجال هستند. مذهب رسمی ما اسلام است آنها در تحت قیمومیتند. ابدأ حق انتخاب نخواهند داشت، دیگران باید حفظ حقوق زنها را بکنند، که خداوند هم در قرآن می فرماید در تحت قیمومت اند و حق انتخاب نخواهند داشت، هم دینی هم دنیوی. این مسئله بود که اجمالاً عرض شد.<sup>۲۰</sup>

دیگر وکلاً در برابر این زبان قیمومیت سکوت اختیار کردند. زبان قیمومیت

۱۸. همانجا.

۱۹. معنای این کلام مدرس می تواند آن باشد که گفتن اینکه نسوان از انتخاب کنندگان نیستند به همان معنا نالازم است که گفتن اینکه آنان از دیوانه ها و سفها نیستند: آنچه عیان است چه حاجت به بیان است. آنچه این معنا را محتمل می کند این است که در ماده چهارم، گروه دوم از آنان که مطلقاً از حق انتخاب غودن محرومند «اشخاص خارج از رشد و آنها که تحت قیمومیت شرعی هستند» است، که در حقوق اسلامی شامل نسوان و صغرای منی، دیوانه ها و سفها نیز می تواند باشد. پس آوردن نسوان به صورت گروهی جداگانه تکرار مکورات است و لازم نیست.

۲۰. مذاکرات مجلس، دوم. ص ۱۵۳۱.

زبان تساوی را از میدان بیرون راند. نشریه ایران نو در گزارش «خلاصه مذاکرات پنجشنبه ۸ شعبان» نوشت: «در شرط اول (از ماده ۴ از فصل دوم) آقای مدرس توضیح مفیدی دادند.»<sup>۲۱</sup> سکوت نشریه ای چون ایران نو و دیگر وکلا در برابر «توضیح مفید» مدرس، که با رجوع به آیه ۳۴ از سوره نساء، با صغیر و سفیه و ضعیف کردن زنان، آنان را به گروهی تحت قیمومیت شرعی مردان منتقل می ساخت، سکوتی بود زاییده متن قانون انتخابات که در بند بعدی همان ماده افرادی را که «تحت قیمومیت شرعی باشند» از حق انتخاب محروم کرده بود، سکوتی بود زاییده تناقضات درونی گفتمان مشروطه.

به عبارت دیگر، برآیندهای متباین این دو بحث در مجلس اول و دوم، وجود دو نگرش متباین نسبت به زن را در گفتمان مشروطه می نمایاند. به ویژه آنکه پیروزی زبان قیمومیت بر همتایی در مجلس دوم، یعنی پس از پیروزی مشروطه خواهان بر مشروعه طلبان، پس از اعدام شیخ فضل الله نوری و از میدان به در شدن مشروعه طلبان، می داد؛ به عبارت دیگر در شرایط برتری نیروهای مشروطه خواه بر مشروعه طلبان، درشرایطی که نمی توان آن را به ضرورت سازش سیاسی نسبت داد. معنای این پیروزی را در تنشی درونی گفتمان مشروطیت باید جست.

گفتمان مشروطیت از يك سو گرایش به نگاشتن زن در کنار مرد و همتای مرد داشت. برای مثال، در اعلان ژلاتینی، به تاریخ ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۷، در مقام اخطار به محمد علی شاه، می خوانیم: «پادشاهان! با ملت. . . زیاده بر این ستیز روا مدار. . . پادشاهان! دلیلی بر شاهپرستی ملت ایران بالاتر از این نیست که تاکنون راضی به تلف کردن ذات اقدس ملوکانه نبوده اند. والا، شهدالله، از اندرون و بیرون و خلوت و پیشخدمت و فراش و سرباز، از شعب مشروطه خواهان در همه جا حاضر بوده اند، اناثاً و ذکوراً»<sup>۲۲</sup> در اینجا زن و مرد هر دو در فضای «ملت ایران» قرار دارند و «از شعب مشروطه خواهان» اند. یا: «ملت ما، صغیر و کبیر، اناث و ذکور، دست از حیوة و زندگانی خود شسته، منتظر ایفای عهد روس و احساسات منصفانه سایر دول هستند.»<sup>۲۳</sup> که در اینجا نیز اناث و ذکور، هر دو از آحاد «ملت ما» بر شمرده شده اند. و یا: «هرکس پا از حد دایره قانون بیرون گذارد و تابع هوای

۲۱. ایران نو، سال سوم، شماره ۱۰۴، ۱۳ شعبان ۱۳۲۹/۸ اوت ۱۹۱۱، ص ۳.

۲۲. شریف کاشانی، واقعات/تفاتیبه، جلد اول، ص ۲۸۹. تأکید از من.

۲۳. «قشون روس - امنیت نقاط شمالی»، جیل الثین، سال هجدهم، شماره ۴، ۱۰ رجب ۱۳۲۸/۱۸ ژوئیه ۱۹۱۰، ص ۱۰. تأکید از من.

خود باشد ظالم است و مستبد. شاه باشد یا رعیت، عالم باشد یا جاهل، غنی باشد یا فقیر، شریف باشد یا وضع، مرد باشد یا زن، قوی باشد یا ضعیف،<sup>۲۲</sup> که در این متن، ساخت متوازی عبارات، زنجیره برابری مقوله های متباین را ایجاد کرده، اندیشه خواننده را به یکی از اجزاء مرکزی گفتمان مشروطه، یعنی «تساوی شاه و گدا در برابر قانون»، می کشاند و از این راه، تساوی مرد و زن را در برابر قانون تداعی می کند؛ و در عین حال توازی دیگر این متن شاه و عالم و غنی و شریف و مرد و قوی را در يك رده، رعیت و جاهل و فقیر و وضع و زن و ضعیف را در رده دیگری طبقه بندی می کند.

در جدال با این گرایش گفتمان مشروطه به نگارش زن به مثابه همتا و در کنار مرد، در بسیاری متنهای دیگر زن را به مثابه موضوع مورد تصاحب و قیمومیت مرد می یابیم. آفرینش زن به مثابه موجودی ضعیف، نیازمند قیمومیت، محافظت و تصاحب مرد، در درون گفتمان مشروطه، عموماً نه با اتکاء به آیات قرآنی نظیر «الرجال قوامون على النساء» و یا از راه بازگویی احادیث ناقص العقل و ناقص الایمانی زن، بلکه در گستره زبان سیاسی مشروطه شکل گرفت. در زبان استبداد ستیزی، در زبان تظلم خواهی و ضرورت رفع ظلم، در زبان شوراندن مردم به انقلابیگری و لزوم تغییر حکومت قاجار بود که گفتمان مشروطیت نگرش زن ضعیف نیازمند محافظت را از گفتمان رایج برگرفته، از آن خود کرده، به وجهی نو بازپرداخت. در این گفتمان «تعدی به زن» بیانی از استبداد نگاشته شده، «دفاع از ناموس» معنای سیاسی یافته، از تکالیف مردانگی در برابر مضار استبداد شد. بدین ترتیب معادل شدن ناموس جنسی و ملی، معادل شدن غیرت مردی و ملی، متن آفرینش ملتی مردانه را یافت.

وجود این دو گرایش متباین در يك فضای گفتمانی زمینه کشکشیهای سیاسی و جدالهای فرهنگی شد که مرزهای شهروندی زن را در انقلاب مشروطه شکل داد.

۲۲. علی ابن الحسین طهرانی، «از ماست که بر ماست»، رهنما، سال اول، شماره ۱۰، ۱۵ رمضان ۱۳۲۵/۲۴ اکتبر ۱۹۰۷، صص ۲۴، نقل از ص ۲.

## زبان تظلم خواهی

در گفتمان مشروطیت، گزارش ظلم به زن (در کنار ظلم به اطفال)<sup>۲۵</sup>، که در فرهنگ زمان موجودی بی قدرت -- ضعیفه -- نگارش یافته، به کار اثبات تحمل ناپذیری ظلم حکومت استبدادی گرفته شد؛ قدرتی که بر بی قدرتان ظلم روا می دارد بی شک سزاوار آن است که از صحنه بیرون رانده شود. در مورد زنان، در کنار نگارش ظلم بر بی قدرت، تصویر بر باد رفتن ناموس جنسی و خدشه یافتن اخلاق مسلمانی، از «علائم زمان» برشمرده می شود؛ زمان ضرورت دگرگونیها.

برای مثال، مجدالاسلام کرمانی در تقبیح اوضاع اجتماعی زمان ناصرالدین شاه نوشت:

به علاوه از وجود خود زراعت کنندگان، زن و بچه و تمام بستگان آنها حتماً باید وقف خدمت آقایان اربابان باشد، اگر احیاناً زنی خوشگل یا دختری وجیهه یا اسبی تندرو و و داشته باشند، به مجرد اینکه ارباب دید و میل به آن کرد، حتماً بر صاحب بیچاره اش حرام و بر آقای ارباب حلال، بلکه واجب می شود.<sup>۲۶</sup>

مستشار الدوله از نامه ای که «انجمن اسلامی» شیراز به تاریخ ۲۰ شوال

۱۲۵۰ در پیوند با این نگارش زن و طفل به مثابه موجوداتی ضعیف، دو گروه از آنان ضعیف ترین اند: زنان بیوه و اطفال یتیم، یعنی آنان که محافظ و صاحب خود را از دست داده اند. در کنار آمدن زن و بچه، نرسان و صغار، صغیر کردن زن، بچه نگاشتن زن است. این گونه نگارش زن همچنان در زبان ما زنده است. در پیوند با این نگارش، آنکه با مالك و محافظ و قیم بودن زن و طفل صاحب قدرت نگاشته می شود، یعنی مرد بالغ، در این موقعیت نیز قرار می گیرد که قدرت، قیمیت و مالکیت خود را نه از راه حفاظت، که از راه خشونت تعهیت کند؛ در خانواده (و خارج از آن) زنان و کودکان موضوع خشونت جسمانی و جنسی مردانند؛ این نیز راهی برای تثبیت قدرت و اثبات ملك و قیمیت است.

۲۶. احمد مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحطاط مجلس: فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مقدمه و تحشیه: محمود خلیل پور (انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۱)، ص ۱۱۳. تاکیدها در اصل.

۱۳۲۵ به او فرستاده بود، چنین نقل کرده:

پسران قوام الملك هم ورود به خاك فارس کرده، املاك گریال و رامجرد و غیره را غارت و آتش زده، جمعی از اطفال و نسوان را سوزانیده، زنهای بیچاره رعایا را به دست اعراب دادند. مصداق شعر انوری شدند:  
شاد الا به در مرگ نبینی مردم بگر الا در شکم مام نیابی دختر  
... خلاصه این است مختصر شرح مظلومیت، و پریشانی حال مملکت، و ما بیچارگان مشروطه خواه امیدواریم که امنای ملت و دولت ما را دست بسته تسلیم مستبدین بی انصاف نفرمایند.<sup>۲۷</sup>

به عبارت دیگر «تعدی» به زن، تجاوز به حقوق مردان از جانب دیگر مردان دانسته شده، با پرآشفته شدن مناسبات قدرت سیاسی پیوند خورده است. به منطقی مشابه، گونه ای رفتار مردان نشانه رسیدن آخر زمان و یا تغییری گران شد: بر هم آشفتن نظم مناسبات گوناوندی (gender relations) علامت درهم ریختن نظام

۲۷. خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲، صص ۲۱۵-۲۱۴. اشاره به «زن به دست اعراب دادن» احتمالاً مربوط به فروش زنان است به زمان فقر و استیصال که در اخبار این زمان به مثابه نشانه ای از ظلم حاکمان بازگویی می باید. به جز این اشاره، از فروش زنان و دختران خردسال در کرمان، سیستان، و قوچان نیز گزارشهای مشابهی داریم. از این میان فروش دختران قوچانی در تابستان ۱۳۲۳ هجری لری به ترکمان و ارامنه عشق آباد حکایتی شد که در بازگویی مظالم حکومت وقت دهان به دهان گشت، بر سر منابر بازگویی شد، در ششنامه ها، انتباه نامه ها، رساله های «سؤال و جواب»، و مناظرات بازنویسی شد و با این بازگوییها در شنونده و خواننده خشم ملت را علیه تعدی مأمورین دولت برانگیخت. این حکایت بعدها به شعر و طنز و طرح درآمد و در سالهای پس از صدور فرمان مشروطیت در مجلس اول یکی از موارد نظم خواهی ملت علیه استبداد کهن شد و یکی از مباحثاتی بود که از آن راه برخی از خصوصیات اساسی نظام سیاسی جدید... نظیر تساوی شاه و گدا در برابر قانون، جدایی قوه مقننه از قوای قضاییه و اجراییه، مسئله قانون عرف و شرع و اختیار قانونگذاری مجلس در تقابل با اختیارات علما، ماهیت مسئولیت وزرا در برابر مجلس، تثبیت مجلس به مثابه حلدای ملت در برابر اشرافیت... شکل گرفت، آزموده شد، و راه و پیراهه یافت، و سرانجام در ماههای آخر مجلس اول به زبان ناتوانیهای نظم جدید و پیفرجامی مشروطیت در برابر چالشهای استبدادطلبان بازگویی یافت. بنگرید به: افسانه نجم آبادی، حکایت دختران قوچان: از یادرفته های انقلاب مشروطه (تهران: روشنگران، ۱۳۷۵).

مناسبات قدرت سیاسی دانسته شده است. این برآشفتگی گاه بیان نمادی دارد: برای مثال عبدالحسین خان سپهر، به جامه زن در آمدن مرد را به نشانه وارونگی اوضاع زمان گزارش کرد: «در عشر اول محرم [۱۳۲۳] زنی خواب دید که آقا سید عبدالله مجتهد جامه زنانه در بر کرده.»<sup>۲۸</sup> و گاه نگرانی از برآشفتگی مرزهای گناوندی از راه تقبیح رفتار جنسی مردان که نامطلوب دانسته می شد بیان می یافت:

دیروز که روز ۷ ماه صفر [۱۳۲۳] بود، جناب ذوالریاستین، در خانه جناب عندلیب السادات . . . در بالای منبر. . . حرفهای نگفتنی گفته است. . . ذوالریاستین این طور موعظه را بیان فرمود:

. . . و دیگری خطبه طتبخیه است که بعض فقرات آن راجع به ایران است. مثلاً در آخر این خطبه می فرماید: (حتى اذا طالت الشدائد في دولة الخصيان وملكة الصبيان و النساء فعند ذلك ترج الاقطار بالدعاة الى كل باطل الاويل لداینکم و امصارکم من طغاة یظهرون نیغیرون و یبدلون فعند ذلك توقعوا حلول الفرج الاعظم). ماحصل معنی آن است که چه بسیار رنجها و سختیها از دولت خواجه به شما روی دهد در زمان پادشاهی که این دو علامت در او باشد [در علامت اشاره است به ملکه الصبیان و النساء، یعنی مردی که بنده پسران جوان و زنان باشد]. در این هنگام وای به حال شهرهای شما از طاغیانی که ظاهر می شوند تغیرها بدهند، تبدیلهای بکنند، پس در این هنگام فرج بزرگ را منتظر باشید و بدانید که زمان ذلت شما به سر آمده و روزگار خوشبختی رسیده است.<sup>۲۹</sup>

همچنانکه ظلم به زن نشانه بی عدلی حکومت شده بود، صدور فرمان مشروطه و گشایش مجلس اول، پایان این گونه ظلم و آغاز دوران جدید باید می شد:

۲۸. عبدالحسین خان سپهر، *مرآة الوقایع و یادداشتهای ملك المورخین*، با تصحیحات و مقدمه های عبدالحسین نوائی (تهران: انتشارات زوین، ۱۳۶۸)، نقل از بخش «یادداشتهای ملك المورخین»، ص ۱۲۷.

۲۹. ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ پیداری ایرانیان*، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۲)، بخش اول، صص ۲۹۵-۲۹۶.

چشم ایرانیان روشن، دل ملت پرستان و مجلس خواهان گلشن که از امروز ما ایرانیان مجلس شورای مقدس ملی داریم، دیگر طعن و لعن بیگانگان نمی شنویم، بی جرم و گناه سرها بی تن و تنها بی سر نمی شوند، آه سینه مظلومان داغ دیده به آسمان نمی رود، زنان ایل کرمان بی تقصیر اسیر نمی شوند، در سرای هر امیر و وزیر به خدمات و زحمات موظف نه؛ و دختران نورس قوچان را مژده باد که دیگر به آرامنه عشق آباد فروخته نمی شوند، از این سپس پستانها بریده نمی شود و گوشهای زنان به طمع گوشواره به دست محصلان ارباب تیول دریده نمی شود و آتش به باغات و عمارات نمی زنند و به ناموس رعیت چشم طمع نمی آورند، ایل و عشایر ایران به بهانه خراج تاراج نمی شوند و هر ده خانوار به دیگری محتاج.<sup>۳۰</sup>

زبان تظلم خواهی تار و پود گفتمانی قلمک و حفاظت زن را از نگرش غالب زمان خود بر گرفته، با پیوند آن به مضار استبداد، ضرورت مشروطه را یافت. در «لایحه» ای که «یکی از نطاقین در سفارت انگلیس»، در تاریخ ۲۹ جمادی الاولی ۱۳۲۴ خواند. ناطق ابتدا شرایط اضطراری روز را باز گفته، سپس پرسید: «حالا که یقین گردید، پس چرا برای حفظ جان و ناموس عیال و تعمیر وطن و استقلال امور و شئون انسانیت خودتان، چرا جنبش نمی فرمائید؟»<sup>۳۱</sup> زن در کنار مال، موضوع قلمک مرد و از دست رفتن ناموس زن، و یا، در موارد فروخته شدن و یا به اسارت رفتن، خود او، در کنار تاراج و هدر رفتن اموال، نشانه ظلم حاکمان شده است:

پس، باید ما مردم در خبال اصلاح کار خود باشیم و کاوه ی آهنگری پیدا نمائیم. ظلم و ستم، حقارت و ذلت از این بالاتر نمی شود. هیچ تصور کرده شده که در این چند شبه، چه زنها، چه ناخوشها، چه بچه ها، چه پورها، چه مالها از مردم بردند؟ چه ظلمها، چه تعدیات به مردم کردند؟<sup>۳۲</sup>

در اعلان دیگری، به تاریخ ۵ شهر رمضان ۱۳۲۷ و به امضای «فریاد وطن»،

۳۰. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیماری، بخش دوم، عنوان «روز یکشنبه ۱۶ صفر ۱۳۲۵»، ص ۱۲۶، مکتوبی به نقل از روزنامه مجلس، شماره ۶۲.

۳۱. شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه، جلد اول، ص ۷۷.

۳۲. همانجا، ص ۵۲.

این پیوند چنین بیان یافت:

عجب روزگاری، خر بازاری داریم که هیچ کس ملتفت هیچ نیست. سبحان الله! چهار سال است يك مملکتی داریم خراب و يك ملتی از شدت ظلم و جور پریشان حال، چه جوانها کشته، چه زنهای پیوه، چه اولادها یتیم، چه خانه ها خراب، چه ناموسها هدر، چه مالها غارت گردیده، تا عنوان سلطنت ظلم و جور پرچیده و بساط عدل گسترده شده.<sup>۳۳</sup>

در بازگویی «تعدیات و ظلم اقبال الدوله در اصفهان» و درگیریهای که بین سربازان و مردم در بازار رخ داده بود، محمد مهدی شریف کاشانی نوشت:

مردم به این واسطه به هیجان آمده، بازارها را بستند. . . حکم می شود که بازارها را باز کنند. اهالی قبول نمی کنند. سرتیپ و نایب الحکومه به بازار می روند. مردم در کمال سختی جواب می دهند که: حاکم در ولایات به جهت امنیت است. ما که امنیت نداریم و اجناس ما از ماکول و ملبوس از دست سرباز در هدر است، زنهای و ناموس و عصمت ما از دست سرباز در هدر است، اطفال ما جرأت عبور در کوچه و بازار ندارند که به جهت اقبال الدوله گرفته می برند، هرگز بازارها را باز نمی کنیم.<sup>۳۴</sup>

همچون اجناس ماکول و ملبوس، زنان و ناموس و عصمت در دست سرباز در هدر است. هر دو هدر گونه ای خسارت نگاشته شده که جمعی از مردان (سرتیپ و نایب الحکومه) بر اموال جمعی دیگر از مردان (اهالی بازار) وارد آورده اند و سبب هیجان و اعتراض و بسته شدن بازار شده اند.

۳۳. شریف کاشانی، واقعات/تفائید، جلد دوم، ص ۴۹۲. جهت نمونه های دیگری از این اعلانات و لایحه ها که پانتهای مشابه گفتنی دارند، بنگرید به همین کتاب، ص ۴۵۹ و ص ۴۶۱.

۳۴. همان کتاب، جلد اول، ص ۲۲۴، و نمونه های دیگر در صفحات ۲۴۲، ۳۱۷، ۳۳۷، و ۳۵۱.

## زبان غیرت طلبی

در گزارش بالا، شریف کاشانی ظلم به زن را نه تنها نشانه ظلم اجتماعی که به معنای دلیل هیجان اهالی و منشاء گنش اعتراض سیاسی باز گفته است. این گونه پیوندسازی یکی دیگر از مشخصات زبان مشروطیت است. در انتخاب نامه ای از اجتماعیهون عامیهون ایران، که به تاریخ ۲۳ رجب ۱۳۲۴ از قفقاز به ناظم الاسلام کرمانی رسیده بود، مرد نویسنده، مردان خواننده را به چنین پیوندسازی بدین زبان فرا خواند:

از آستارا يك نفر دوست ملت و دولت احوالات را برای ما نوشته است. . . . در پیش دکانی نشسته بودم، يك دفعه دیدم دو نفر از طایفه اناث آمده و ایستادند. خیال کردم یقین اهل سؤال هستند، خواستم يك چیزی بدهم، دیدم يك آه سرد کشیده، گفتند برادر تو را به خدا قسم می دهیم، ما را بلند شده از گمرکخانه بگذرانید. گفتم: شما کجائی هستید و کجا می روید؟ جواب دادند: که ما ایرانی هستیم و لکن عزم روسیه داریم. پرسیدم، پس چرا بی صاحب می روید؟ گفتند برادر، صاحب ما هشت سال است که از ظلم اولیای دولت، به روسیه گریخته از ما سراغ ندارد. ما لاعلاج ماندیم، به سراغ شوهر خودمان می رویم. گفتم چه می دهید من شما را از گمرکخانه بگذرانم. جواب دادند: ما چیزی نداریم تا در اینجا گدائی نموده، آمده ایم. اگر هر آینه شما چشماندازی از ما دارید باید عمل بد به ما نمائید، والا والله ما چیزی نداریم که به شما بدهیم. . . .

ای سربازهای ایران! ای توپچیهای ایران! ای قزاقها و فراسهای بی ناموس ایرانیان! اینها مگر ناموس شما نیست؟ مگر خواهر شما نیست؟ اینها مگر عیال برادر دینی شما نیست؟ شما مگر محافظ ناموس ایرانیان نیستید؟ اینطور از ظلم اولیای دولت پراکنده شده، بی صاحب رو به راه روسیه نموده، در سرحد سالداتهای روسیه، این بیچاره ها را گرفته، بی عصمت نموده، رها می کنند. شما اگر غیرت دارید، این ناموس خود را محافظت کنید تا آواره نشده، به روسیه نیاید. تا سالدات در سرحد و اراجیف در داخله، به واسطه نان بی عصمت نکند. آقای طباطبائی ناموس شما را کشیده، می خواهد شما را از چنگ این حاکمان مستقل نجات بخشد، تا ناموس شما پامال نشود. ای بی

## غیرتان! مگر شما را چه شده؟<sup>۳۵</sup>

در این یافته، ظلم به زن تنها نشانه مضار استبداد نیست؛ در زنجیره تداعی معانی این متن، آنجا که نویسنده سربازهای ایرانی را خطاب می‌کند، ناموس جنسی، بیان نظم و قانون میان زن و مرد (اینجا مگر ناموس شما، عیال برادر دینی شما نیست؟)، در عبارت بعدی به ناموس ملی (مگر شما محافظ ناموس ایرانیان نیستید؟) بازنگاری شده، بدین سان غیرت جنسی و عرق ملی به هم پیوند خورده، برانگیختگی یکی به کار برانگیختن دیگری گرفته شده است. آنجا که به زن ظلم روا می‌شود، یا زن بی عصمت می‌شود، هرگاه مرد غیرت از خود بروز ندهد، این نه تنها نشانه قبح حاکمان، که نشانه نامردی مردان و عدم وجود عرق ایرانیّت در آنان است.<sup>۳۶</sup>

این نامردی دو اثر دارد: یکی آنکه زنان را از درون خانه‌ها به صحنه اجتماع می‌کشاند و دوم اینکه «مردی دگر» می‌طلبد. محمد رحیم الخونساری (املاء در اصل) در شرح اتفاقات متعاقب تحصن سیدین در حضرت عبدالعظیم چنین سرود:

۳۵. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، صص ۶۱۱-۶۱۰. توجه کنید که معادل بودن صاحب و شوهر در این متن بی واسطه بیان یافته است.

۳۶. همین گونه پیوند ناموس جنسی با غیرت ملی را افضل الملك به عنوان یکی از نشانه‌های تمایز ایرانی از فرنگی می‌نگارد:

با آنکه، آنان [اروپاییان] خیلی قوی هستند و ما خیلی ظاهراً ضعیفیم؛ لکن، اطمینان ما به غیرت است، که ایرانیان شرعاً و عرفاً راضی نمی‌شوند که عیالشان با کسی سخن گوید و روش را باز کند. به همین قدر غیرت، در مسئله‌ی شاه پرستی و دولت داری، طوری مستعدیم که اگر پای نزاعی در میان ایرانیان و دول خارج فراهم آید، ما ایرانیان دارای سی کرور قشون هستیم که تمام بدون ترس از جان و مال، به طرف دشمن بدون نظام هجوم آورده، فتح می‌کنیم. . . . اما، شما که اهل اروپا هستید و در ... دادن زن‌های خودتان اداره‌ی حریت باز کرده‌اید، و اگر زنان به کسی ... دهد حق منع ندارید؛ چگونه می‌توانید که حمایت از دولت و ملت خود کنید؟ در حفظ ناموس خودتان غیرت ندارید؛ اگر پای زور در میان آید، در حفظ دولت و ملت خود چگونه ثبات خواهید کرد؟

غلامحسین افضل الملك، افضل التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و میروس سعدوندیان (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ص ۴۰۵، «...» ها در اصل.

زنهای اهل شهر به غیرت درآمدند      جمعی به سوی دگه با معجر آمدند  
 دلسوخته، حزین، همه مضطر آمدند      نزدیک تاجران همه چون آخگر آمدند  
 کی خلق! حال معجر زنها به سر کنید!  
 ملت ز دست رفت، شماها نظر کنید!<sup>۳۷</sup>

در نکته در اینجا قابل توجه است: یکی آنکه خلق در مجموعه خود مذکر است و دیگر آنکه نمایانده زنیّت در این متن معجر زن است، هم خود با معجر است و هم حال که خلق زن شده پس به که زن بنماید و معجر به سر کند.

معادل نمودن زنیّت با معجر حاکی از آن است که چادر زن حامل معنای خاصی از فرهنگ است: ممیز مرز زنانگی و جز آن، خارج از آن، مردانگی.<sup>۳۸</sup> ممیز هم به معنای آنچه که متمایز می کند، و هم (از راه این تمایز) پاسبان این مرز است، مرزی که گذار از آن ترك فضای يك مقوله (زنانگی) و ورود به فضای مقوله ضد خود است. و برعکس، مردانی که فضای خود را ترك کرده، نامرد یعنی زن شده اند، شایسته است چنین بنمایانند. ابراهیم تیموری در روایت شرکت زنان در جنبش تحریم تنباکو نوشت: «نزدیک ظهر زنان نیز دسته دسته به منزل میرزای آشتیانی می آیند. وقتی جمعیت زیاد می شود، زنها جلو و مردان از دنبال به طرف قصر سلطنتی روانه می گردند. . . [زنان خطاب به ناصرالدین شاه داد می زدند:] «ای شاه باجی

۳۷. محمد رحیم اخونساری، متخلص به دلخون ملقب به اختر، خلاصه التواریخ (بی ناشر،

۱۳۲۴ هـ)، ص ۴۱. در بازنویسی این متن و دیگر متنهای این دوره، در رسم الخط کمی تصرف و برخی اشتباهات املایی را تصحیح کرده ام. در اینجا نیز «زنهای اهل شهر» همان ابهام «زنهای ملت» را حمل می کند.

۳۸. بنگرید به:

Francis Hancock, "The Veil As A Presentational Symbol," unpublished paper, Harvard Divinity School, 1989.

برای بحث این مبحث در زمینه دگرگونیهای فرهنگی و تاریخی قرن اخیر در ایران بنگرید به: فرزانه میلانی، «پیکر زن همچون نماد و نشانه: حجاب و کنش چینی»، ایران نامه، شماره ۲ (بهار ۱۳۶۹): ۲۴۶-۲۶۰. و محمد توکلی طوقی، «زنی بود، زنی نبود: بازخوانی رجوب نقاب و مفاسد سفور»، نیمه دیگر، شماره ۱۴ (بهار ۱۳۷۰): ۷۷-۱۱۰.

Farzaneh Milani, *Veils and Words: The Emerging Voices of Iranian Women Writers* (Syracuse: Syracuse University Press, 1992), and Mohamad Tavakoli-Targhi, "Imagining Western Women: Occidentalism and Euro-Eroticism," *Radical America* 24 (July-September 1990): 73-87.

سبیلو، ای لچک به سر، ای لامذهب، ما ترا غی خواهیم!»<sup>۳۹</sup> گوئل کهن تصنیف مشابیهی را برای مظفرالدین شاه گزارش می کند:

مردم برای ابراز نارضایتی خود از مظفر الدین شاه و بی لیاقتی و جاه طلبی اطرافیان، تصنیف زیر را می سرایند:

|                     |                                   |
|---------------------|-----------------------------------|
| برگ چغندر آمده      | آبجی مظفر آمده                    |
| دور دور دورشه بین   | امیربهادر شه بین                  |
| چادر و چاقچورش کنید | از شهر بیرونش کنید. <sup>۴۰</sup> |

عدالت خطاب به وطنپرستان نوشت: «پس ای ابناء وطن بکوشید تا جامعه زنان نپوشید. امروز از هر چیز مقدم تر بر ما واجب است که تکالیف مقروضه به وطن عزیز خودمان را ادا سازیم.»<sup>۴۱</sup> روح القدس نیز «سرداران مکرم و رجال معظم» را از «جامه زنان پوشیدن» چنین ترساند:

ای سرداران مکرم و ای رجال معظم! زمانی تفکر نمایید و ملت را بازیچه خود شمارید. . . . شما که مایه اعتبار و هواخواه دولت هستید چرا در صدد خرابی و بی اعتباری دولت پرآمده اید؟ به گفته خودتان باید در حفظ ملت و دولت به جان بکوشید تا جامعه زنان نپوشید.<sup>۴۲</sup>

مساوات در انتقاد از وکلای مجلس نوشت: «ای کسانی که تا دیروز چون مخدرات از ترس حملات استبداد پشت هزار پرده خود را مستور نموده بودید، کی شما را این جسارت داد که در بهارستان نشسته. . . در امور پلتیکی جرأت مداخله

۳۹. ابراهیم تیموری، تحریم تنباکو: اولین مقاومت متنی در ایران، صص ۱۵۲-۱۵۳، به نقل از ناهید، زنان ایران در جنبش مشروطه، ص ۳۲.

۴۰. گوئل کهن، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، جلد یکم (از ۱۲۵۳ هـ ق تا صدور فرمان مشروطیت) (تهران: آگاه، ۱۳۶۳)، ص ۲۴۵.

۴۱. «سرود یکی از وطن پرستان»، عدالت، سال ۲، شماره ۴۶، [در اصل این شماره تاریخ روز ندارد] ربیع الاول ۱۳۲۵، صص ۵۶، نقل از ص ۵.

۴۲. روح القدس، شماره ۱۰، ۶ رمضان ۱۳۲۵، ص ۳.

پیدا کنید؟<sup>۴۳</sup>

استفاده از زنجیره نمایانه ای نامرد = مرد زن شده = مرد به جامه زن = زن = چادر به سر (مستور)، هماندانی غیرت جنسی و عرق سیاسی را در تخیل اجتماعی زنان و مردان این دوره می برداخت و می یافت. کریم طاهرزاده بهزاد در این باره نوشت:

باید دانست که ظهور زنها در اجتماعات آن روز بغیر از امروز بود. در آن ایام زنها در میان جامعه احترام فوق العاده داشته و هر مرد وظیفه داشت که شئونات آنان را حتی با فداکردن جان خود حفظ نماید و وقتی که عده ای از زنان به عنوان جهاد در بازار ظاهر می شدند احساسات مردم [= مردان؟] شعله ور گشته و سر از پا نشناخته و در يك مدت قلیل بزرگ ترین مانع را از میان بر می داشتند. این غلیان وقتی به شدت اشد خود می رسیده است که یکی از آن زنها لچك خود را به عنوان استمداد به طرف مردان پرتاب بکند. آنوقت بود که محشری بر پا شده و محکم ترین خانه ها از بن و اساس ویران می گردید!<sup>۴۴</sup>

طاهرزاده بهزاد، لچك پرتاب کردن زنان به سمت مردان را استمداد طلبی تعبیر می کند. برای آنکه لچك بتواند مؤثر اثر اشد غلیان مردان شود، البته در تخیل مردان لچك باید چیزی بیش از تکه ای پارچه بوده باشد: نماد زنیّت، یعنی نماد آنچه ممیز زنانگی و مردانگی است. «نجات لچك» نجات نظام فرهنگی و اخلاقی کل جامعه دانسته شده، به گفته طاهرزاده برای حفظ آن مردان حتی حاضر به فداکردن جان خود هستند، محکم ترین خانه ها را می توانند از بن ویران کنند تا اساس مناسبات گوناوندی را نجات بخشند. تعبیر دیگری از این لچك پرتاب کردن می تواند این باشد که نماد زنیّت را به سمت مردان پرتاب کردن رفتاری عامدانه موهن است به قصد تهییج و به معنای آنکه ای مردان حالا که شما زن شده اید پس لچك زنان نیز به سر کنید. بسیاری نوشته ها و خطابه های این زمان از توهین و تخفیف مردان (از راه زن خطاب کردن آنان) به قصد تهییج استفاده می کردند. عبدالحسین خان سپهر

۴۳. «سوز درونی را مرقع اظهار رسید»، مساوات، سال اول، شماره ۱۸، ۱۹ صفر ۱۳۲۶/۲۲ مارس ۱۹۰۸، صص ۱-۴. نقل از ص ۳.

۴۴. کریم طاهرزاده بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران (تهران: اقبال و شرکاء، بی تاریخ)، صص ۸۵، ۸۶.

## گزارش داد:

در روز یازدهم ذی القعدة [۱۳۲۳]، اداره صندوق طهران اعلام کرد که قسط  
موجب می دهد، مرد و زن که قریب دویست نفر بودند در آنجا اجتماع نمودند  
و منتظر قسط شدند. در این وقت يك نفر بلژیکی که رئیس صندوق بود آمد  
و گفت: امروز پول نیست. مردم متحیر شدند، بعضی از کثرت پریشانی بنای  
عجز گذاشتند و فرنگی را قسم می دادند که پول بده. فرنگی با کمال نخوت  
جواب می داد. در این وقت آقا سید حسین نام که از جمله پول پگیرها بود و  
بسیار مرد متهوری است فحش به فرنگی داد که چرا پول نمی دهی؟ پسر معز  
السلطان مترجم گمرک و صندوق گفت: اتاپيك قدغن کرده که پول ندهیم! سید  
فحش به اتاپيك و نوز و سایرین داد و روی به مردم کرد که ای بی غیرتان،  
لچك زنهارا به سر شما، تا چند صبر دارید و قبول ظلم می کنید بزنید و این  
فرنگی را بکشید. مردم به هیجان آمده، زنهارا نیز روینده ها به دست پیچیدند  
و فحش دادند و خواستند گمرکخانه را خراب کنند. فرنگی مخفی شد و قضیه  
خاموش.<sup>۴۵</sup>

ناظم الاسلام کرمانی متن يك «ورقة چاپی»، غرة نهم، به تاریخ ۴ شعبان  
۱۳۲۶، تحت عنوان «ناله ملت، تازیانه عبرت»، را چنین گزارش داد: «شما نیز ای  
اهالی طهران، ای خفتگان بستر بی ناموسی، ... کجا رفت آن غیرت و تعصب  
وطني؟ چرا امروز چون پردگیان در حجاب عصمت مستور شده اید؟»<sup>۴۶</sup>  
استفاده از پیوند غیرت جنسی با حمیت سیاسی، استفاده از برانگیخته شدن  
یکی برای برانگیختن دیگری، یکی دیگر از رایج ترین فنون خطابی نوشته ها و  
نطقهای این دوره است. استفاده از این پیوندها در آن واحد هم از بافته فرهنگی  
موجود بهره می برد و هم از راه تولید نوی متنی این پیوند را از نو می پرداخت. يك  
«شبنامة زلاتین»، از تخفیف مرد، تحسین زن و تهییج مرد این گونه متن پرداخت:

آخر واقعه کریلا را دیدید غیرت اسلامی تان مبدل به ذلت یهودی شد، با کمال  
خفت و بی شرفی از زن گمترها ساکت و به خواب رفتید. . . عورات

۴۵. عبدالحسین خان میهر، *مرآة الرقايع*. نقل از بخش «پاداشتهای ملك المورخين»، ص ۲۹۸.

۴۶. ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری*، بخش دوم، صص ۲۰۵-۲۰۴.

آذربایجان قطار فشنگ می بستند، با حالت محزونی بچه خود را شیر می دهند، مانند نره شیران در میدان جنگ می کوشند که دست بی ناموسی به او دراز نشود، ولی مردمان ما گویا همان اشخاصی بودند که مقتول و محبوس شدند، [وگرنه این زندگان] در بستر راحت مانند پردگیان به خواب بی غیرتی رفته اند. . . . ای پریاد دهنده ناموس اسلام! ای ضایع کنندگان حقوق نوع بشر! ای بی شرفان از زن کمتر، بلکه از سگ کمتر! . . . آخر این فکر را نکردید که همه ایرانی زن صفت دجال پرست مثل شماها نیست؟<sup>۴۷</sup>

در این متن برتری مرد بر زن با برتری مسلمان بر یهودی پیوند خورده، در هم آشفتن هر يك از این دو سلسله مراتب اجتماعی - فرهنگی، خطر پریاد رفتن ناموس اسلام را بر می انگیزد.<sup>۴۸</sup> یادآوری دوگونه سلسله مراتب، گوناوندی و مذهبی، در این متن دو معنای رایج ناموس را (ناموس جنسی در عبارت «دست بی ناموسی» و

۴۷. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، بخش دوم، صص ۲۲۲-۲۲۴.

۴۸. گونه ای دیگر از بیان رده بندی «مرد مسلمان برتر از زن و نامسلان» را در گزارش شریف کاشانی از واقعه ای که نشان می دهد چگونه علیرغم این نابرابری در مقابل قانون مشروطیت با آنان به مساوات باید رفتار شود می یابیم:

دو روز بعد [از ۱۲ جمادی الاول ۱۳۲۸] ضعیفه [ای] از دست آقای امام جمعه در عدلیه تظلم کرد. از محکمه جناب امام را احضار می نمایند؛ بر امام ناگوار می شود. جناب آقا سید عبدالله مطلع می شوند؛ رقعہ ی مؤاخذه به وزارت عدلیه نوشته که تأدیپ و تنبیه اعضای محکمه را حاوی بود. این رقعہ، زیاده از حد موجب تحیر و ایرادات عدلیه و نطاقین المحمته گردیده که: این زحمتهای، قتلها و غارتها، خرابیها، تغییرها به جهت این بود که این موهومات مرتفع شود. زنی تظلمی کرده، جناب آقا را احضار کرده اند به جهت جواب. آقا هم خودشان نمی آیند، وکیل می فرستند. و نهجش لازم ندارد، مؤاخذه نمی خواهد که حالا به اشکال مختلف آقایان مورد اعتراض بشوند که در صورتی که حضرت امیرالمؤمنین، علیه السلام، در محضر شریع قاضی به جهت دعوی یهودی حاضر شده باشد، احضار آقای امام اهمیت نداشته که تنبیه و تأدیپ اعضای محکمه را لازم داشته باشد. ناچاراً، شب رفتن خدمت آقای آقا سید عبدالله؛ اظهار تأسف زیاد کرده که این اقدامات و گرفتاریها و اسیرها و صدمات، برای چه بود؟ برای آزادی و عدالتخواهی و مساوات و مراسمات و حق خواهی. زنی در عدلیه تظلم کرده، که برحسب قانون مدعی و علیه را خواسته اند؛ این مؤاخذات را لازم نداشته.

واقعات/تفاهیه، جلد ۲، ص ۵۲۲.

ناموس مذهبی، «ناموس اسلام» در آن واحد فرا می خواند و به هم می پیوندد. «حضور زنان» در این متن هم مایه تحسین و هم مایه شرم نگاشته شده است. غیرت و حرکت زنان (عورات آذربایجان) در برابر خفت و بی شرفی مردمان = مردان (بی شرفها، از زن کمترها) بیان می یابد، تحسین از حرکت زنان (عورات) که مردانه -- مانند نره شیران -- می رزمند، در عبارت بعدی از راه پیوند با نگرش زن در گفتمان غالب زمان -- «زنانگی» = «ترس، ضعف و جبن، خانه نشینی و به درون (در بستر راحت)، نه به بیرون (در میدان جنگ)»، تعلق داشتن، مفعول محافظت برادران ناموس پرست بودن -- از تحسین زن به تقبیح مرد بازپرداخته شده است؛ تحرک زنان، قطار فشنگ بستن و به میدان جنگ آمدن، در تقابل با سکوت و خواب مردان نگاشته شده، حضور زنان در آنجا که جای زن دانسته نمی شود (میدان جنگ)، معادل زن شدن مردان (در بستر راحت مانند پردگیان به خواب بی غیرتی رفتن)، پس از دست رفتن مردانگی قرار گرفته است. یادآوری خطر وارونه شدن سلسله مراتب گوناوندی زبان تهبیج و بسیج ملی (همه ایرانی زن صفت نیست)، سببی جهت برانگیختن غیرت مردانه، شده. "به فاصله چند عبارت دو تبدیل رخ داده: مردان برانگیخته شده اند که مشروطه نجات یابد و همزمان با این نجات سیاسی، برتری اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی خود را نسبت به زنان بر دفتر ایام و صحنه اجتماع

۴۹. به بیانی مشابه، پس از پیروزی مشروطه، «بی ترتیبیهای» سیاسی و گوناوندی، «زیاده رویهای مشروطیت»، به هم پیوند خورد:

به واسطه ی بعضی بی ترتیبی ها ی [به اسم مشروطیت، یکی از داناتان این چند فرد شعر را گفته، مطرح کلام شده.

...

من نمی دانم کجا بوده است میز و صندلی  
قاضی حکم خدا کی داشت زلف یک دری  
کی برك می کرد قاضی وقت جلسه محکمه  
کی فکل می بست و بودش غمزه های دلبری  
کی جزای دزد و قاتل حبس و وجه نقد بود  
حبس خود را شرح کی کس را نمودی مشتری  
کی ز تأدیب پدر رفتی پسر در کمیار  
کی شکایت برد زن از شوهری در کسری

شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه، جلد سوم، حصص ۷۹۲-۷۹۰.

بازنویسند. از راه تحريك خود، مردی از دست رفته را باز آفرینند، ملت و مردانگی را همزمان نجات دهند. به عبارت دیگر بازپردازی این دو جزء گفتمانی، ملی و مردانگی را معادل یافته، ملتی مردانه آفریده است.<sup>۵۰</sup>

در برخی دیگر گزارشها، گزارشگر به صراحت گزارش حمیت زنان را به کار برانگیختن مردان می‌گرفت: «اول کسی که این شرف و افتخار بزرگ ملی را درك کرده [افتخار دریافت مدال از جانب انجمن اخوت به آنها که اعانه می‌دادند] يك نفر مخدوم محترمه است که مبلغ يك صد و ده تومان قبل از وقت فرستاده، به ضمیمه يك رقعہ مہیجۂ مردانہ کہ ما صورت آن را عیناً نقل می‌نمائیم تا تازیانہ عبرت مردان مملکت شود.» و یا پس از گزارش اهدای زنی مہریہ اش را بہ صندوق اعانہ اردبیل، ایران نو افزود: «مردان صاحب نقد و مال از این مخدومہ باحمیت عبرت بگیرند کہ مہریہ خود را کہ امید واپسینش بستہ بہ آن مبلغ است نثار می‌نماید.»<sup>۵۱</sup>

این زبان را زنان مشروطه خواه نیز به کار می‌گرفتند:

در مجامع عدیدہ با خواهران باوجدان . . . عہد و پیمان نمودہ ایم کہ در این موقع شدت و سختی کہ مردان ما را استطاعت مالی . . . روی بہ انکسار است با کمال میل و شغف از تقود و زینت آلات زنانه . . . در استعانت وطن مقدس آنان را یاری نمودہ . . . هان ای برادران! امروز روز فتوت و غیرت است. امروز روز جواغردی و همت است. . . بدیہی است کہ عرق اسلامیّت و مردانگی برادران ما در این موقع باریک از ہر حیث متحرک آمدہ، . . . با ما نسوان پریشان مردانہ برای ادای مال و جان حاضر خواهند بود و در این شبوہ

۵۰. وجہ دیگر آفرینش «ملت مردانہ» نسبت زینت دادن بہ دولت ناتوان بود: «حضور انجمن مقدس ادارہ شہنامہ، عرض خیرخواہان فدائیان اینکہ: . . . عارف و عامی و بیگانہ و بومی. امروزہ انتظار استطاعت لشگری و کفایت کشوری چہار نفر مستبد ہی روح نیم جان دولتی ایران را چون روز روشن یا آشکار می‌بینند: . . . این نساء دولت و مخنثہای مملکت، کہ اشیاء رجال اند و لارجال، کاش حالیکہ يك شهر تہران تنہا را لااقل مطلع می‌شدند و می‌دانستند کہ حکم امروز غیر از حکم دیروزی است.» (شریف کاشانی، واقعات/تفاقیہ، جلد اول، ص ۳۵۸)

۵۱. ندای وطن، «تشکیل جشن ملی در انجمن محترم اخوت»، شماره ۲۲، ۲۶ رجب ۱۳۴۷/۱۸ اوت ۱۹۰۹، صص ۲۰۳. نقل از ص ۲.

۵۲. ایران نو، سال اول، شماره ۱۴۸، ۲۲ صفر ۱۳۲۸/۴ مارس ۱۹۱۰، «اعانہ اردبیل»، ص ۲.

مرضیه، به فہرای الرجال قوامون علی النساء»، تا آنجائی کہ لازماً مردانگی و ایرانیّت است در حفظ ناموس و شرف اسلامیت از ہذل جان و مال بہ هیچ وجہ مضایقہ نفرمودہ... ہرگز نپرد آنکہ دلش زندہ شد بہ عشق. پایندہ ہاد مجلس شورای ملی، پایندہ ہاد استقلال.

معادلہ ایرانیّت و مردانگی امکان شہرند شدن زنان را، راہ پیوستن آنان را بہ صفوف ملت ایران، معادل آفرینش «زنانِ مردانہ» کرد. بہ این مطلب بعداً ہرمی گورم. تنش موجود بین دو جزء گفتمانی متباین، در این نگارش نوآفریدہ، فضایی بہت دگرگونی نگارہ زن می آفرید. محمد رحیم الخونساری، در ادامہ تاریخ منظوم خود، عواقب آمدن زنان بہ بازار را چنین سرود:

|                                      |                                   |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| بک دم تمام اہل کسب ہستہ شد دکان      | شورش گرفت شہر ازین ماجرا عیان     |
| بگرفت چارسمت زغوغای مردمان           | شور صدای ولولہ در پنجم آسمان      |
| چون این خبر رسید بہ سلطان مسلمین     |                                   |
| جویای مہر گشت بہ فرمان زد او نگین    |                                   |
| فرمان نوشت کہ ای رہبران ما           | منظورتان چہ باشد مقصود مدعا       |
| حاجت بیان کنید کہ این دم کنم روا     | ما جملگی تمام منتظر مقدم شما      |
| فرمان بہ اتفاق دو سردار ہوشمند       |                                   |
| پردند خدمت علما با پیام چند          |                                   |
| دیدند عہد را چو ہدینگونہ استوار      | ہر چیز رای حضرت ایشان کنند کار    |
| ہر پا کنند مجلس عدلیہ ہرقرار         | کردند عزم اینکہ بہ طهران کنند ہار |
| روز دیگر ز ین مقدم زریہ بتول         |                                   |
| طہران چو خلد گشت دل مشرکان ملول      |                                   |
| رانگاہ مؤمنین ہمگی تہنیت کنان        | پس فرقہ فرقہ عیش کنان جملہ شیعیان |
| اکثرون بہ کام شیعہ شد اینعہد اینزمان | کین مجلس عدالت عظمٰا شود عیان     |
| شد موسمی کہ رائدہ درگاہ کرد کار      |                                   |
| این فتنہ ہای خفتہ کند یکدم آشکار     |                                   |

۵۳. ایرانِ نو، سال اول، شمارہ ۱۵۱، ص ۲.

۵۴. محمد رحیم الخونساری، خلاصۃ التواریخ، حصص ۱۲-۱۳.

اگرچه حضور زنان در آنجا که جای آنان دانسته نمی شد معادل زن شدن مردان و از دست رفتن مردانگی خوانده شده بود، ولی این حضور اکنون با منشاء اثر واقعه ای مثبت شدن... حادث شورش شهر، غوغای مردمان [مردان]، و صدور فرمان مجلس عدالت... معنای دیگری نیز یافته است. در نگرش غالب قبلی حضور زن در گستره سیاسی معادل از همپاشی نظم اجتماعی، موجب فتنه، بود. در مقال مشروطه، ولی، حضور زن در حیطة بازار و گستره سیاسی، حادث واقعه ای مثبت نگاشته شد: صدور فرمان تشکیل مجلس عدالت.

تنش میان آنچه از مقال غالب موجود گرفته شده با این گونه نونگاری حضور زن در مقال مشروطه به شکل دوگانگی هم مثبت هم منفی دگرگونی جای زن بازپرداخته می شد؛ در بسیاری از موارد که گزارش از «حمیت زنان» است، برای مثال در گزارش اهدای جواهرآلات از جانب زنان برای کمک به تشکیل بانک ملی و یا برای کمک به صندوق اعانه اردبیل، استفاده از عنوانی چون «چه مردی بود کز زنی کم بود» بیان آن بود که گزارشگر نگران این حضور است؛ این حضور را تحسین می کرد و همزمان حضور مرد را فرا می خواند.<sup>۵۵</sup> در برخی دیگر روایات، استفاده از «حتی» و «نیز» در عباراتی نظیر «حتی زنان»، «زنان نیز»، «حتی مختلرات محترمه» بیانگر همین شگفتی/نگرانی است.<sup>۵۶</sup>

۵۵. برای نمونه ای از این گونه گزارشها تحت عنوان «چه مردی بود کز زنی کم بود»، بنگرید به ندای وطن، سال اول، شماره ۱۲، ۱۳ محرم ۱۳۲۵/۲۶ فوریه ۱۹۰۷، صص ۷-۸؛ همان روزنامه، سال اول، شماره ۱۵، ۲۴ محرم ۱۳۲۵/۹ مارس ۱۹۰۷، صص ۲-۳؛ ایران نو، سال اول، شماره ۱۵۱، ص ۲. این مقاله آخری «یکی از لویحی است که در مجمع زنها خوانده شد». خواننده آن «خادمه وطن زهرا دختر فرخ خان شاگرد مدرسه شاه آباد» است. روشن نیست که عنوان را ایران نو به آن داده است و یا عنوان خود لایحه بوده است.

۵۶. برای بیانهای مشابه بنگرید به: کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۳۱۳؛ خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح و به تصحیح سیف الله گلکار (تهران: امیر کبیر، ۱۳۴۶)، ص ۶۰۵؛ هاشم محیط مافی، مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان نندا (تهران: انتشارات فردوسی)، ۱۳۶۳، ص ۲۰۲؛ ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، بخش دوم، ص ۱۷، ایران نو، شماره ۱۵۰، ۲۴ صفر ۱۳۲۸/مارس ۱۹۱۰، ص ۱.

## جای زن و جامه زن

این گونه شگفتی/نگرانی را نه تنها در پیوند با آن «جا» که زن بدان تعلق دارد، که در ربط با آن «جامه» که زن بودن را می نمایاند، می بینیم. در نگرش غالب آنگاه که زن جامه مرد به تن کند، خود را خارج از «جایگاه» زن مطلوب می نشاند. جامه مرد به تن کردن نشانه فاحشه بودن بود: «غلامرضاخان اجزاء گمرکخانه بندرچز زنی داشته که اوصاف مشارالیه با خواهرش [که] مشهورترین زنهای فاحشه است مانند ماتشکه های روسی پوشیده است... شب و روز با قهارخان سالار اشجع در کارکنده شش فرسخی مغربی مشغول به عیاشی [بوده] با لباس مردانه که اسب سواری به عنوان تفریح در چمنها گردش رفته.»<sup>۵۷</sup> و یا «دیگر آنکه صمد آقای تاجر شیروانی که از رعایای روس است ضعیفه مشهور به مهری بهبهانی را لباس مردانه پوشانیده همراه خود به باغ رشک بهشت برده است، هنگام مراجعت سواره از باغ بیرون آمده اند، در بین راه آن ضعیفه را شناخته گرفته اند، حال در حبس پیگلریگی است.»<sup>۵۸</sup>

این پیوند نمادی را در زبان مشروطه خواهان نیز می یابیم: «این ایام اسه شنبه ۱۹ جمادی الاول ۱۳۲۷ [مستبدین محروک شده اند زنهای فاحشه را که مجلس به لباس مردانه شدند و در کوچه و خیابان راه بروند تا اینکه مقدسین بگویند این کار از لوازم مشروطیت است.»<sup>۵۹</sup> و در زبان مشروعه طلبان نیز: برای مثال در لایحه شیخ فضل الله نوری به تاریخ هیجدهم جمادی الثانی ۱۳۲۵ لباس مردانه پوشیدن زنان نشانه

۵۷. حسینی منصفی وکیل الدوله، مخبرات استرآباد، به کوشش ایرج افشار و محمد رسول دریاگشت (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳)، جلد اول، ص ۳۹۲.

۵۸. «وقایع اتفاقیه، مجموعه گزارشهای خفیه نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ قمری»، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی (تهران: نوین، ۱۳۶۲)، ص ۶۰۲. به نظر می رسد اسب سواری کردن، سوار بودن به جای آنکه دیگری بر او سوار باشد، نیز نشانه دیگری از «خارج از جا» بودن زن، نشانه وارونه شدن سلسله مراتب گوناوندی باشد. نکته جالب دیگر در این متنها آن است که فقط از زنانی که به معنایی «غیرعادی» باشند (شاعر، جنگجو (زینب پاشا)، فاحشه) به نام یاد می شده است. از زنان محترم «عادی» به صبه... یا عیال... یا همشیره... نام برده می شدند. در نشر مشروطیت نیز در آغاز همین احترام رعایت می شد، برای مثال وقتی صوت نام اعانه دهندگان در جراید درج می شد و یا از مؤسسين مدارس نسوان یاد می شد، به تدریج با شرکت وسیع تر زنان، از آنان به نام یاد شد؛ نام بردن از زنان عادی و محترم شد.

۵۹. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، بخش دوم، ص ۴۳۲.

وارونه شدن مکان مرد و زن، پس در هم ریختن نظم اجتماعی، دانسته شده؛ نشانه آنکه تحت استیلای آزادی طلبان معروف منکر و منکر معروف شده است:

سؤال می کنیم و می گوییم این مجلسی که می بینید که در تحت استیلا و استبداد لامذهبان و آزادی طلبان واقع شده است و مجاری احوال و اوضاع آن را مستقیماً بر سیاق پارلمنتهای اروپا اداره می کنند آیا مجلس امر بمعروف و نهی از منکر است یا مجلس نهی از معروف و امر بمنکر است؟ آیا به واسطه نشر دادن مزدکیان عصر کلمه آزادی را در این مملکت تجربیات و تهتکات مردم تا چه اندازه افزوده است و قنون فحشاء و فسوق و فجور تا کجا شایع شده؟ آیا زنها لباس مردانه نمی پوشند و به کسوجه و بازارها نمی افتند؟ آیا در خرابات شب جشن چقدر از این بی ناموسی نوظهور مشاهده شد و شرب الیهود غاش فاحش به نظرها رسید؟ آیا فرقی فاسده منفسده بر لفظ امر بمعروف و سایر عناوین شریعتی سخریه نمی کنند و آشکارا بر نوامیس الهیه استخفاف نمی آورند؟<sup>۶۰</sup>

ولی با شرکت زنان، به لباس مردانه، در دفاع از مشروطه طلبی این دگرگونی «جامه» بازخوانی مطلوبی نیز یافت. مردانه نمودن زنان، به جای آنکه تنها نشانه ای باشد از نامطلوبی زنانگی شان (فاحشگی)، اکنون نشانه ای شد از مردانه شدن زنان، از پیوستن آنان به جرگه مردان وطن، به جرگه ایرانیّت. حضور زنان درحیطه هایی که به نگرش قبلی مردانه نگارش یافته، از نگر مردان محسین آمیز ولی تأثرآور و موجب ملامت مردان بود؛ طعنه ای به مردانگی آنان، و تأثیری از نامردی مردان. طاهرزاده بهزاد در وصف ستارخان می نویسد:

روزی در انجمن حقیقت می خواستند یکی از زخمیها را زخم پندی بکنند، مجروح اصرار می کرد که لباس او را نکنند و بگذارند جان بدهد. تعجب کردند بالاخره ستارخان نصیحت کرد که موافقت بکند تا زخم او را بپندند. مجروح از روی ناچاری گفت من مرد نیستم و دخترم و میل ندارم لباس از تن بکنم. ستارخان منقلب و چشمانش پر از اشک شده گفت (قزم من دیری اولاً اولاً سن

۶۰. لولایع آغا شیخ فضل الله نوری، به کوشش هما و ضوایی (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲)، صص ۵۸۵-۵۸۹.